

English title: Women as Reason and as Force of Revolution

6092



زنان بمتابه شعور و نیروی انقلابی

مجموعه مقالات

به مناسبت هشتم مارس (۱۷ اسفند) ۱۳۵۸، روز جهانی زن

کمپه برای آزادی کار

Price -- \$1.00

6093

فهرست

۱- مقدمه

نقش زنان در تئوری و عمل انقلاب ایران نوشته: ندا

۲- نوشته‌های زایا دونایفسکایا:

- الف- زنان بعنوان متفکر و انقلابی
- ب- نهضت آزادی زنان بعنوان شعور و نیروی انقلاب
- ج- زنان بعد از جنگ دوم جهانی و رادیکالهای قدیمی
- د- کزیده‌هایی پیرامون آزادی زنان از "کتاب فلسفه و انقلاب"

۳- ضمیمه‌ها

- الف- رای زنان و مبارزه طبقاتی
- ب- اندیشه‌هایی پیرامون ۸ مارس
- روزا لوکزامبورگ
- نوشته: تینک لیند

توضیح ————— *

نکات اضافه شده در متن فارسی که صرفاً به منظور رسا کردن هرچه
بیشتر متن صورت گرفته است، همه جا بین دو کروشه []
آورده شده است.
توضیحات مترجم با علامت * و توضیحات نویسندگان اصلی با شماره
شخص گردیده اند. —————

نقش زنان در تئوری و عمل انقلاب ایران

حدود صد سال پیش آنگاه که شاعره ایرانی قره العین، علمش را بر علیه استعمار
ضعفی که زن تحت سیستم تحمل میکرد بریا کرد، جانسرا از دست داد.
حدود هفتاد سال پیش، انقلاب ۱۹۰۶ ایران شاهد شرکت فعال همه
زنان در این مبارزات شد. یک شاهد، شوستر، توضیح میدهد که چگونه "۳۰۰
نفر از این جنس ضعیف از درون حیاط های دیوار کشیده و حرما در حالیکه
صورت های سرخ شده شان کویای تصمیم خلل ناپذیرشان بود، با چادرهای سیاه
و نقاب های سفید به خیابان ریختند. بسیاری اسلحه در زیر دامن و بساط
جیب آستینشان پنهان کرده بودند." آنان با رئیس مجلس روبرو شده اسلحه
شان را از آستین بیرون کشیده و تقاضای خود را از نمایندگان مجلس دایر بر
رعایت قانون اساسی و تسلیم نشدن در مقابل خارجیان در تحت هیچ شرایط
ارائه کردند و خواستار جلوگیری از لغو مجلس و قانون اساسی شدند. شوستر
اضافه میکند "در خلال پنج سالی که از انقلاب موفق و بدون خونریزی مسال
۱۹۰۶ ایران بر علیه ظلم و ستم شاه گذشت، برق تب آلود و گاه خصمانه ای از
چشمان زنان چادر پوش ایران میجهید. آنها در مبارزاتشان در راه آزادی
بسیاری از مقدس ترین رسوم که قرن ها جنس زن را در ایران به بند کشیده بود
در هم شکستند. اما پس از برپا شدن مجلس روحانیت که تا آن زمان از انقلاب
حمایت کرده بود از هر نوع مبارزه طبقاتی فاصله گرفت و در اکتبر ۱۹۰۷ تبصره
های مصوب در مجلس بسیاری از امتیازات را به شاه برگرداند.
در طی دومین انقلاب ایران ۲۹-۱۹۷۸ بار دیگر، زنان ایرانی که

بنوبه خود، سالها تحت استعمار رژیم شاهی قرار گرفته بودند به خیابانها آمده و در واژگون ساختن سلطنت فعالانه شرکت کردند. و آنگاه با اعتراض به عقب گردی که خمینی میخواست به زنان بقبولاند، مرحله جدیدی را در انقلاب آغاز کردند. بدین طریق که در روز هشتم مارس، روز بین الطلی زن، در زیر شعار "در طلوع آزادی، جای آزادی خالصی است" به خیابانها آمده و فصل دوم انقلاب ایران را بنا نهادند. آنهم در زمانیکه فدائیان که از خمینی انتقاداتی عنوان کرده بودند تحت تأثیر توصیه های یاسر عرفات، رهبری ال او، راهپیمایی خود را که قرار بود بسوی محل اقامت خمینی انجام بگیرد پس خوانده و به برقراری سخنرانی در دانشگاه تهران اکتفا نمودند. رایا دونایفسکیا - مارکسیست - هومانیست انقلابی - که ترجمه برخی از نوشته هایش در اینجا ملاحظه میشود، به توصیف خود از فعالیتهای انقلابی زنان ادامه داده، مینویسد: "پنج روز تنوالی زنان تظاهرات خود را نه فقط بر علیه خمینی، بلکه در مخالفت با بازرگان، نخست وزیر وقت، ادامه دادند و در پانزده مارس بعد از سه ساعت در وزارت دادگستری متحصن شدند و حتی چون شیوه نمایش تظاهرات از طریق رسانه های جمعی در برگیرنده همه واقعیتهای نبود، راهپیمایی خود را به مقابل مراکز رادیو و تلویزیون کشانده، از این طریق نشان دادند که سازمان موجود تقریباً به اندازه سازمان زمان دیکتاتور شاه میباشد." ۲

آنگاه در نوامبر ۱۹۷۹، هنگامی که زنان دست به تشکیل اولین کنوانسیون خود زدند، مجبور به تشکیل جلسات خود در زیر نمر شمع گشتند. چرا که مخالفین بزرگی ساختنشان را قطع کرده بودند. از طرفی فدائیان پس از اطلاع

از تاریخ تشکیل کنوانسیون زنان برنامه‌ریزی را برای همان روز و عمل ساعت گذاشتند و به درخواست زنان دایر بر تعویق این راهپیمایی توجیهی نکرده و باین طریق توجه مردم را تا حدودی از کنوانسیون به راهپیمایی خود معطوف نمودند.

زنان ایرانی با تظاهرات خود نشان دادند که مبارزاتشان برای آزادی زن و ریشه کن کردن مردسالاری در ایران، تحت تأثیر شعارهای احزاب سیاسی که تحت عنوان "صلحت عمومی" وحدت را تبلیغ میکنند، درهم نخواهد پیچید. آنان میخواهند از میوه این انقلاب - آزادی - بهره مند شوند نه فقط بخاطر اینکه در راه این انقلاب خود و فرزندانشان جانفشانی ها کرده اند، بلکه به دلیل اینکه مبارزاتشان برای بوجود آوردن یک سیستم نوین اجتماعی، در برگیرنده روابط انسانی کاملاً جدیدی برای زنان و مردان میباشد.

از آنجایی که روابط جدید انسانی نیاز به یک دیدگاه جهانی دارد و این مسئله خصوصاً در دنیای اسلام صادق است، ما بایم به کشور دیگری رجوع کرده متذکر شویم که حتی نویسنده برجسته‌ای چون فانون، در زمان خود، عمیقاً به بررسی مسئله مردسالاری نپرداخته بود. تجربه خواهران الجزایری مسأله نشان میدهد که ناسیونالیسم محدود هرگز منجر به سوسیالیسم نخواهد شد. زنان الجزایری در زیر چادر و روینده در طی سالهای جنگ در الجزایر شرکت میکردند، آنها در بخش اطلاعات، اسلحه‌ها را روکم میکردند، تسارنجک و مسلسل بدست در حملات قافله‌گیرانه با مردان همراه میشدند و از "جبال" بالا میکشیدند. زن الجزایری در زمان انقلاب موفق شد، بقول فانون "استثمار ضاعف جنسی را تا حدودی بشکافد". ولی پس از انقلاب شاهد سخنان

انقلابیون شد که می‌گفتند: ما همه طرفدار آزادی هستیم، شاید بجز برای
 خواهران خودمان. قانون این انقلابی بزرگ پروسه تدریجی آزادی زن شکستن
 بسیاری رسوم در جامعه مردسالار الجزایر را بدلیل جانفشانی‌های زن و
 تغییراتی که در روابط زن و مرد پدیدار میشود، توصیف میکند. اما از آنجایی
 که حکومت استعماری فرانسه بر مسئله آزادی زن الجزایری تکیه میکرد تا شکافی
 در مبارزات آزادی بوجود آورد، قانون بخاطر وحدت در مبارزات سرعلیه
 استعمار که صورت ناسیونالیستی محدود داشت تا آنجا پیش میرود که مردسالاری
 جامعه الجزایری را انکار کند و بگوید: "تبعیت‌هایی چون محدودیت زن، بی-
 اهمیت بودنش، تحقیرش، سکوتش و این که جامعه اسلامی برای او جایسی
 نیافریده است، محدودیت‌هایی است که زن شخصا بر خود تحمّل کرده است
 تا آگاهی خود را در مبارزات افزایش داده و آمادگی برای جدال بیشتری پیدا-
 کند." اکنون شاهد نتایج یک چنین محدودیت‌هایی - نه فقط آنچه زنان شخصا
 بر خود تحمّل میکنند - بلکه محدودیت‌هایی که جامعه مردسالاری و انقلابی
 منقطع بر زن تحمّل میکنند هستیم: موقعیت کنونی جامعه الجزایر، آنهم نه
 فقط برای زنان این کشور، بلکه برای همه الجزایری‌ها.

لذا واقعیت آنست که مبارزات آزادی زن برای آنکه به نتیجه برسد بسایند
 به موازات مبارزات آزادی سایر خلقهای تحت ستم جامعه ادامه داشته باشد.
 چه این آزادی "هدیه" ای نیست که "مردای" روز انقلاب توسط مردان پیشکشی
 زنها شود، بلکه حقی است که برای بدست آوردن آن خود زنان در طول پروسه
 انقلاب، باید مبارزه کنند. بدون چنین مبارزه ای نه تنها آزادی زن، بلکه
 آزادی کل اجتماع در مخاطره خواهد بود.

امروز در این زمانی که باصطلاح چپی‌ها دنباله‌رو سیاست ضد امپریالیسم^۱ خمینی شده‌اند، آیا آزادی زنان آنگونه که تروتسکیست‌ها در مقالاتشان ادعا میکنند در این است که "زنان مسلح در تظاهرات خارج از سفارت آمریکا در ایروان شرکت میکنند...". این مسئله که "چپی‌ها" این مرحله "تحقیق‌آمیز و اسارت‌بار از زندگی زن ایرانی را" پیشرو "تلقی میکنند نشان دهنده" آن است که چقدر از واقعیت امروز زندگی زن ایرانی و از هومانیسم مارکس که میتواند رهکنایسی باشد، بدورند. شرکت زنان در تظاهرات سفارت نه فقط دلیل پسرآزادی نمیباشد، قسمتی از دروغ‌بزرگی است که تحت نام "ضد امپریالیسم" ایران را بنا استعمار جدیدی یوغ میزند.

نگاهی به قانون اساسی جدید که درست در آن زمان که تسویه همه معظوف به واقعه سفارت آمریکا بود، به مردم خورانده شد و قوانین جدید در رابطه با زن این مسئله را روشنتر میکند؛ این چه پیشروی است که قوانین ناقص حمایت‌خانواده بگلی لغو شده و طلاق یکطرفه بازگشته، اجرای آن از قضات دادگستری گرفته شده، بدست ملاها سپرده شده است، و بدوران جهش‌آوردن عقدی و بیشماری صیغه، بچه‌های محروم در ازواجهای منقطع جنگ بین هووها خودسوزیها و دوران یعقوب و یوسف جنگ بین نابرابری‌ها و ناخواهری‌ها بازگشته ایم. قانون اساسی جدید اولین وظیفه زن را "پرورش کودک" دانسته و منجر به "بازنشستگی داوطلبانه" هزاران زن، حتی معلمین از شغلشان گشته است. و کتاب ولایت فقیه زن را تنها زمانی مستحق نفقه، لباس و وسایل ضروری زندگی میداند که مگر بعلت عذر شرعی از شوهر تکلیف نام کند.

روحانیت که زن را صرفاً "موجودی برای تولید مثل و شهوترانی مرد" میداند

هیچ يك از مسائل مهم و اساسی كه زنان یعنی نیمی از نیروی مولده جامعه تحمل میشوند و استثمار ضاعفی كه هر روزه با آن روبرو میشوند را اصولاً نمی تواند درك كند و فقط آن مسائلی برایش قابل فهم است كه به جنسیت زن آنها در محدوده مالکیت مطلق مرد مربوط باشد . ولذا آنگاه كه میشوند وسایینل تولید در تحت نظام سوسیالیستی باید از مالکیت خصوصی درآمده و مشترک باشد نتیجه گیری میکند كه لابد زنها نیز باید مشترك شوند و این تفکسر را در خلال سخنرانیها ، مقالات و نوشته ها در جامعه مردسالار ایران منتشر میسازد زنان نیز كه با تصویر اشتراك زنان بعلمت پدیده صیغه آگاهی دارند و در جامعه طبقاتی و پدر سالاری ، موجودیت زن را در جنسیت وی و فعالیت اجتماعی او را در تولید مثل وی خلاصه میکنند . كه آنها البته باید در كنترل كامل يك میباشند (خواه پدر و خواه شوهر) مفهوم آزادی زن و زن آزاد را با فحشاء مترادف می گیرند . این امر كه آیا زن ایرانی ترجیح میدهد ، اشتراك قانونی و "متبرك" نظام مذهبی را كه قریباًست پذیرفته شده بر آنچه نام "سوسیالیسم" بسر خوشبفارد بپذیرد ، مسئله مرد بحث نیست . چرا كه این زنان در جستجوی روابط انسانی كاملاً دگرگون و نوینی هستند .

نسل جدیدی از زنان آزاد بخواه كه خود را مارکسیست - هومانیتست می نامند ، معیارهای خود را مانند گذشته در تقلید از مردان در اجتماع و بهسای آنها رسیدن جستجو نمیکنند . آنها شاهدند كه مردان نیز در تحت نظام سرمایه داری با صورت دیگر آن ، سرمایه داری دولتی كه خود را کمونیسم می خوانند چقدر احساس بیگانگی کرده و از آزادی بدورند . اینان با نگرستن به انقلاب روسیه كه بتلخی گرایید و انقلابهای چین و کوبا كه ناتمام مانده ، معتقد

شده اند که نه فقط این انقلابها باید بر علیه رژیم های استثماري كهنه قـد علم کنند، بلکه لازم است هـدفی چون بر یاکردن يك جامعه' كاملاً' جدید بر اساس روابطی برآستی انسانی را دنبال کنند. اجتماعی که رابطه زن و مرد در هر فرم آن - زن و شوهر، مادر و فرزند، پدر و دختر را يك مسئله' خصوصی و منزوی تلقی نمیکند. این زنان در طلب جامعه‌ای هستند که این بنیادی ترین روابط رابطه زن و مرد را بر پایه های صحیح و انسانی استوار سازد و متقابلاً برای پیشرفت آزاده' کامل زن در اجتماع احساس مسئولیت کند. يك چنین فلسفه آزادی - مارکسیست هومانسیم - در جستجوی براندازی سیستم سرمایه‌داری و استقرار جامعه ای انسانی عاری از استثمار و تبعیض نژادی، جنسی بنسوده، از سرمایه‌داری دولتی کنصورتی ناقص از فلسفه' اقتصادی - انسانی مارکس است. اجتناب میورزد. فلسفه‌ای که در اصل در بر گیرنده' نظام اقتصادی بر اساس کار آزاد^۷ و روابط جدید انسانی میباشد.

بعنوان يك زن ایرانی که خود طعم تلخ استثمار جامعه' مردسالار ایران را چشیده، ادامه' این استثمار را در آمریکا در تماسهایم با سازمانهای چپي (ایرانی و آمریکایی) نیز مشاهده کردم و این جدایی بود که بین کار بیدی و کار فکری، خصوصاً تا آنجا که به زنان مربوط میشود، وجود میداشت. در تلاش- هایم برای مقابله با چنین جدایی و یافتن يك فلسفه' نوین و کامل آزادی که در بر گیرنده' تیروها و انگیزه های جدید' انقلاب (زنان و اقلیتها) و هدفهای آنان بوده ولی در عین حال بسوی هدف جهانی آزاد کردن همه' انسانهاگام بردارم با کمیته‌های نیوز اند لترز و بنیان‌گذار آن، خانم رایا دونایفسکایا آشنا شدم. خانم دونایفسکایا که ترجمه' آثارش در این جزوه بچشم میخورم بنیان‌گذار

مارکسیسم - هومانيسم در آمريکا و کميته‌های نيوز اند لترز ميانشد . او در جنبش‌های انقلابی و بين المللی ، بويژه در آمريکا ، فعاليت داشته ، مقالات متعددی در ضمن اين فعاليتها برشته ، تحرير درآورده است . که از جمله اين آثار دو کتاب مارکسيسم و آزادی و فلسفه و انقلاب ميانشد . ترجمه‌هایی که شاهده خواهيد نمود از سری سخنرانیها و مقالات کوتاهی است که خصوصاً در رابطه با مسئله زن از دیدگاه مارکسيسم حقیقی انکاشته شده است . امید است در اين دوران پرتلاطم انقلاب ايران رهگشایی برای همه خواهبران و برادران ایرانی باشد که جامعه انسانی برای هر مرد ، زن و کودک آرزوی کنند .

* * * *

(۱) رجوع کنید به جزوه ايران ، انکشاف و تضاد های انقلاب . نوشته خانم رایبا دونايسکایا ، نيوز اند لترز ديترويت - ميشيگان .

(۲) رایبا دونايسکایا جزوه فوق .

(۳) فرانس فانون ، استثمار ميرا .

(۴) روزنامه نيويورک تايمز ، ۲۶ اکتبر ۱۹۷۲ .

(۵) فرانس فانون ، استثمار ميرا ص ۶۶ - ۶۵ .

(۶) رجوع کنید به مقاله من در روزنامه نيوز اند لترز شماره ۶ و انويه - فوریه ۱۹۸۰ - همچنين در بحثی که اخيرا با گروهی از دانشجويان در یکی از شاخه‌های کنفدراسيون دانشجويان ایرانی داشتيم ، زنان ایرانی که بدنبال فلسفه سازمانی از دولت فعلی حمايت ميکردند ، آنگاه که مسئله ازدواج منقطع و صيغه لغو قوانين ناقص حمايت خانواده و قوانين ضد کورتاژ مطرح شد ، نقطه

نظر متفاوتی از مردان گروهشان ابراز کردند. نظراتی که منعکس کننده مبارزات
درونی این زنان در حمایتان از جمهوری اسلامی و تضادهای حاصل میشود.

Freely associated labor ۱۷

۲- نوشته‌های رایا دونایفسکایا:

6105

نظر متفاوتی از مردان گروهشان ابراز کردند. نظراتی که منعکس کننده مبارزات
درونی این زنان در حمایتشان از جمهوری اسلامی و تضادهای حاصل می‌شود.

Freely associated labor (۷)

۶ ۱ ۵ ۷

۲- نوشته‌های رایا دونایفسکایا:

6107₅

الف - زنان بعنوان منتکر و انقلابی

عمر بخیر . بیائید گذری به چند ماجرا بزنیم . ابتدا به فعالیتهای زنانی که بعنوان انقلابی شناخته نشده‌اند مانند آنهایی که در اولین کنوانسیون حقوق زن در آبخار سنکا* در نیویورک در ۱۸۴۸ و مشورت آبا* در نیجریه در ۱۹۲۹ شرکت داشتند نظر افکنده و آنگاه اعماق سه انقلاب را مورد بررسی قرار دهیم . روسیه فوریه ۱۹۱۷ - آلمان ژانویه ۱۹۱۹ - و انقلاب در حال تداوم پرتغالی در امروز . در هر یک از این موارد ما شاهد فعالیتهای زنان بعنوان يك نیروی رهایی بخش خواهیم بود .

خلافت نموده‌ها و مسئله سیاهان

خود انگیزی آنچنان خصیصه ای از توده های در حال حرکت است که داستانی از گذشته را چنانچه گویی هم اکنون در مقابل چشمان در حال وقوع است بیان می کند . یا واقعه ای را که امروز اتفاق می افتد میتوان بگونه ای تشریح کرد که بمنزله آنچه فردا اتفاق خواهد افتاد تلقی شود . این وسواس هم وجود دارد که داستان خلافت زنان را نه از آغاز و نه از انتهای آن یعنی امروز ، بلکه در جایی در اواسط شروع کرد . این مسئله بعلمت عقاید اگزیستانسیالیستی راجع به "موقعیتهای افراطی" نیست بلکه بیشتر ریشه در این حقیقت دارد که مبارزات زنان موقعیت های جدیدی ایجاد کرده که از تاریخ پنهانند و بسیاری هنوز

* یعنی نداریم استثناها را جلوه گر سازیم - Seneca Fall *

* Aba Riots

۶۱۹

بعنوان يك زمينه فلسفی شناخته نشده اند . آنچه که ما امروز بعنوان نهضت‌های آزادی زن بعنوان ایده ای که زمان آن فرا رسیده، مینامیم تنها جنبش‌هایی هستند که از براتیک، از قشرهای پایین و در طول سالها گرد هم آمده اند .

بیابیم نظری به "شورش‌های" آباد نیجریه شرقی در ۱۹۲۹ - ۳۰ سال پیش از آنکه کسی افریقا را جدی تلقی کند چه برسد به زن افریقایی - بیاندازیم و به آن بعنوان يك مرحله جدید آزادی جهان بنگریم . در آن سال نسامبارک زنان بازار در نیجریه شرقی ناگهان از طرف امپراطوری اشغالگر بریتانیا موظف به پرداخت مالیات شدند ، عملی که با توافق رؤسای قبایل افریقایی انجام شد . این زنان با وجود اینکه مردان حتی تحصیلکردم‌هایشان ، به آنان برای مقاومت در مقابل مالیات وضع شده کمک نمی‌کردند ، صمم شدند خود قیام کنند .

سازماندهی خود بخودی زنان کونه جدیدی از مبارزه را بوجود آورد که به اعناق همه قبایل - ایبره، یوروبا، هاوزا^۱ و همچنین قبایل کوچکتر - نفوذ کرد . آنقدر مخالفت زنان با این دستور، با رؤسای قبایلشان و نیز با حکمروایان امپراطوری بریتانیا، قوی ، متحد و قهرآمیز بود که امکان مهار کردن قیام میسر نبود . بدرون جمعیت تیراندازی شد و تنها وقتی ۴۰ زن کشته و بسیاری دیگر زخمی شدند "نظم" برقرار شد . حتی بعد از آن هم تنها زمانی اوضاع آرامش - یافت که مالیات ملغی گشت و رهبران بریتانیا ادعا کردند که از این "رسم" افریقایی که زنان نباید مالیات بپردازند ، اطلاع نداشته اند .

بنظر می‌رسد که برخورد با مبارزات زنان همیشه چنین بوده که حرکات آنانرا دست کم بشمار آورده و "نقلایی" محسوب نکرده اند . برای مثال آیا تا به امروز

* Hausa

- بعلمت گونه فکری "او که مایل نبود تلاش برای گذراندن تبصره" ۱۴ به قانون اساسی آمریکا (حق رأی برای سیاهان) را با تقاضای حق رأی برای زنان دشوارتر کند - مقایسه کرده ایم؟ ۳- آیا زنان تئوریسین امروزی بنا بر جنبش خود را بر پایه ای از اقتصار پایینی اجتماع، نه فقط بمنزله استفاده از این قشرها بعنوان نیروی برای مبارزه، بلکه بعنوان متفکرین مبارزه ساخته اند؟ علاوه بر این هیچ یک از این تئوریسینها این مبارزات را در زمینه سال انقلاب ۱۸۴۸ مورد بررسی قرار نداده اند.

بیا باید نگاه دیگری به آن سال ۱۸۴۸ بیاندازیم. آیا کنوانسیون زنان حقیقتاً ارتباطی به انقلاباتی که در طول و عرض اروپا اتفاق می افتاد، نداشتند؟ آیا این مسئله که بندرت ناشی از آن بوده می شود واقعیت ندارد که زنان انقلاب فرانسه در آن سال روزنامه ای بنام صدای زنان چاپ میکردند (قدیمی که زنان امروز هنوز مانده که بردارند). بغیر از نبوغ مارکس چه مسئله ای در فضا موج میزد که منجر به دستیابی او به یک قلمرو جدید فکری شد؟ آیا ما امروز استطاعت آنرا داریم که بگذاریم ایدئولوژی طبقه حاکم ما را در پراگماتیسم آمریکایی دست و پا بسته نگه دارد؟ آیا نباید بعنوان زن لائل آگاه باشیم که سال ۱۸۴۳ یعنی سال گسستن مارکس از جامعه بورژوازی و دست آمد فلسفه آزادپیشگانه Humanism نامیده میشود همان سالی بود که یک زن «Fisostakā اعلام کرد که لازم است یک انترناسیونال از مردان و زنان که به جدایی کار پدی و فکری پایان دهد، بنیانگذاری شود.

فلورا ترستان همانسال در اثر بیماری ویا در لندن درگذشت. در آلمان مارکس جوان به توسعه مجموعه کارهایش ادامه میداد. مجموعه کارهایی که شامل

نظری انقلاب کارگری، فلسفه دربرگیرنده‌ای از آزادی انسانی، فلسفه‌ای که عمیقاً در مبارزات طبقاتی و این اساسی‌ترین روابط، رابطه زن و مرد ریشه داشت. مارکس به سازماندهی نهضت زنان کثت کرد. نهضتی که نه فقط در طلب مزد بیشتر برای زنان باشد، بلکه شرایطی بگنجد متفاوت برای کار طلب کند. نه تنها حق رأی برای زنان بخواهد، بلکه در جستجوی آزادی کامل باشد. در جلد اول کتاب کاپیتال ۸۰ صفحه کامل به مسئله کار زنان و کودکان اختصاص داده شده. این صفحات تنها شامل توصیف حال آنان و یا تشریح مقاومت‌هایشان نیستند بلکه آنگونه که مارکس در نتیجه کیریش بیان میکند، «نکیزه‌ها و نیروهای جدید» که نفی نفی را تولید نموده و به بیان دیگر «گورکشان» نظام سرمایه داری کشته، اجتماع جدیدی را بوجود می‌آورند که در آن «انکشاف نیروی انسانی غایت است».

حدود صد سال پیش از اعلامیه فلورا ترستان برای تشکیل یک سازمان انترناسیونال از زنان و مردان کارگر، بدنبال کشف یک قلمرو نوین فکری توسط مارکس، پس از اولین کنوانسیون حقوق زن در نیویورک و بعد از بزرگترین انقلاب در زمان حیات مارکس - کمون پاریس - که در آن زنان آتش‌ساز بدرستی بعنوان هم‌نیرو و هم‌شعبه انقلاب عمل کردند. پس از این صد سال و اندکی آریا زمان آن نرسیده است تا فلسفه‌ای که اینهمه مورد نیاز نهضت‌های آزادی زنسان استم بوجود آید؟ فلسفه‌ای که خود را در مبارزه برای آزادی زن محدود به آشکار باختن زشتی‌های مرد «نمناز» و یا آنچنان که شیلا رواتم اعلام میدارد فلسفه آزادی مارکس را «تعبیری مردانه» تلقی کرده و لاجرم به تعارض آن بایستد. مارکس آنچه را که وعظ میکرد - چه در مبارزات طبقاتی و چه در مورد نسفتن

زن بعنوان نیرو و هم متفکر انقلاب - خود نیز بکار میست. لذا میبینیم که در انجمن کارگران بین‌المللی، خانم سسل عضو از رهبری مجمع عمومی بود. مارکس Dantigny را تشویق کرد تا به پاریس رفته، در آنجا بختن زنان انترناسیونال اول را بنیانگذاری کند. دانتیو همراه با زنان فرانسوی همپون لوشی میچل قهرمان در مرکز کمیته دفاع از پاریس و دفاع از زخمیان در کمون پاریس قرار گرفت. در فلسفه آزادی مارکس، از زمانی که مارکس جوان فلسفه اش را هومانیم جدید نامید و روابط زن/مرد را اساسی ترین رابطه انسانی خواند تا مارکس کمون پاریس و تئیکه بالاترین دست آورد آنها "وجود خود کران" (کمون) خواند هیچ گسستگی وجود نداشت.

البته مارکس به سؤالات عصر خود، و نه زمان ما پاسخ داد. ولی آیا میتوانیم بعنوان زنان آزاد خواه امروز با این استدلال که چون این برجسته ترین فلسفه برای ریشه کن کردن استثمار کهنه و بوجود آوردن زمینه برای جامعه جدید بوسیله یک "مرد" فرموله شده، خود را از یک فلسفه کامل آزادی محروم کنیم؟

روسیه، فوریه ۱۹۱۷، آلمان ژانویه ۱۹۱۹، و روزا لوکزامبورگ

حال بیا باید نگاهی به قرن بیستم بیاندازیم و ببینیم اولاً چه چیزی میتوانیم از زنان، در نقش توده های در حال حرکت، به ما بیاموزیم. توده های کسه برانداختن رژیم ارتجاعی روسیه تزاریسم - آن پنج روز خلاق و شورانگیز و تکان دهنده امپراطوری در فوریه ۱۹۱۷ - را آغاز کردند. ثانیاً بیا باید به انقلاب آلمان در ۱۹۱۹ و به برجسته ترین تئوریسین این انقلاب - روزا لوکزامبورگ - نظر افکنیم.

نخستین روز ۲۳ فوریه، در روسیه، با برگزاری سالروز بین‌المللی زن توسط کارگران پارچه بافی پتروگراد بسادگی آغاز شد. ولی زمانی که زنان کارگر اصرار ورزیدند تا علیرغم جنگ جهانی که در آن کشورشان تحمل شکستهای فسراوانی شده بود این سالروز تبدیل به اعتصاب شود، آیا باز هم میتوان آنرا یکسالگرد ساده نامید؟ خصوصا "آنگاه که همه احزاب انقلابی - بلشویکها، منشویکهای چپ، انقلابیون سوسیال و آنارشینتها - به این زنان میگفتند که نباید اعتصاب کنند، چرا که با این کار به استقبال مرگ دسته جمعی خود میروند. آیا آن نخستین روز انقلاب که ۵۰۰۰۰ نفر علیرغم همه نصایح که آنان را منع میکرد، رژه رفتند، یک انقلاب "مردانه" بشمار می آید؟ در مورد نامه‌ای که ابرن زنان به کارگران فلزکار فرستادند چه باید گفت؟ آیا این نامه که کارگران بدان نسدای مثبت دادند و رقم اعتصابیون از ۵۰۰۰۰ به ۹۰۰۰۰ مرد و زن خانه دار و کارگرکارخانه افزایش یافت، دلالت بر آن دارد که این زنان واقعا "نمیدانستند" چه میکنند؟

آنگاه که بلشویکها به زنان کارخانه پارچه بافی ملحق شدند و اعتصابات تبدیل به مخالفت سیاسی با جنگ امپریالیستی شد و قزاقها آتش گشودند، دیگر برای حفظ امپراطوری روسیه دیر شده بود. در آن هنگام سربازان نیز شوریدند به توده‌ها پیوستند و امپراطوری پوسیده "خود بخود" در هم غلتید.

این واقعه‌ای است که آن پنج روز تاریخی که باعث سرنگونی تزاریسیم ششم بنوع خود منجر به انقلاب ۲۵ اکتبر شد. انقلابی که سلسله "بوسپله" حزب بلشویک رهبری میشد. این مسئله که بلشویکها این انقلاب را هدایت کردند ارزش آنچه را که زنان کارگر در ۲۳ فوریه انجام دادند، کم نمیکند؛ همانطور که

تبدیل انقلاب اکبر به ضد آن در ۱۰ سال بعد، زمان استالین، از ارزش بلشویک
 - ها در هدایت انقلاب ۲۰ اکبر نمیگاهد .

آنچه که در عمل اتفاق افتاد، آنچه که در قلمرو فکر بوقوع پیوست و آنچه در آگاهی
 توده های شرکت کننده رخ داد، همه زمینه ای است - و یا لاقط باید باشد -
 برای آنچه که ما امروز بنا میکنیم. ولی اگر هنوز عده ای اصرار دارند که نقش
 زنان را چه در قالب توده های در حال حرکت و چه در نقش رهبری دست کم
 بگیرند، بگذارید به انقلاب آلمان ژانویه ۱۹۱۹ که بوسیله روزا لوکزامبورگ رهبری
 شد، نظر افکنیم. رهبری ای که هیچ کس در مورد آن تردیدی بخود راه نداد.



از سال ۱۸۹۹ هنگامی که روزا لوکزامبورگ با اولین ظهور رفورمیسم در
 در جنبش مارکسیستی مبارزه کرد، تا انقلاب ۱۹۰۵ که در آن هم شرکت کرد و هم
 در نتیجه آن معروفترین تئوری خود، تئوری اعتصاب عمومی را بوجود آورد. از
 ۱۹۱۰ - ۱۹۱۳ و قتیکه از کارل کائوتسکی انشعاب کرد - چهار سال زودتر
 زمانی که لنین، کائوتسکی را بعنوان فرصت طلب و خائن به پرولتاریا معرفی کرد - و.
 مبارزات و نوشته های ضد امپریالیسم خود را نه فقط بعنوان یک مبارز سیاسی
 بلکه همزمان با خلق بالاترین و اصیل ترین کار تئوریک خود (انبساط سرمایه)
 آغاز کرد تا انقلاب ۱۹۱۹، روزا هرگز بین تئوری و پراتیک خود تمایزی قائل نشد.
 بهایید نگاهی به "رفورم یا انقلاب" که در مخالفت با برنشتین* که درخواست

میکرد مرامست دیالکتیک از ماتریالیسم مارکس برداشته شود، بیاندازیم.

روزا زمانی که از برنشتین صحبت میکند چنین میانگارد: "قتبیکه او (برنشتین)

* Bernstein

لوکزامبورگ در جلسه انترناسیونال ۲ منعقد در اشتونگارت در ۱۹۰۲ به لنین و تروتسکی پیوند و قطعنامه مخالفت سوسیالیست ها با جنگ و لزوم تبدیل آن به انقلاب را ترمیم کند .

زمانی که لوکزامبورگ کاراکتر غیر انقلابی کارل کائوتسکی را تشخیص داد در حالیکه همه مارکسیستها منجمله لنین هنوز کائوتسکی را بعنوان بسزگترین تئوریسین انترناسیونال دوم میشناختند، لوکزامبورگ دشوارترین فعالیت خارج از یک انقلاب را آغاز کرد .

لوکزامبورگ احساس میکرد که سوسیال دموکراسی آلمان بعضی آنکه یک مبارز جنگجو بر علیه توسعه طلبی امپریالیسم آلمان باشد تنها یک نظاره گر بر اعمالش بود . این مسئله و نه فقط مسائل "سازمانی" بود که او را وادار کرد تا دوباره به تحلیل اصیل خود از اعتصاب عمومی رجوع کند . تئوری که همیشه برای او این مفهوم را داشت که "توده ها فعالین خواهند بود و رهبران تنها سخنگو" و ترجمه خواست توده ها میباشند .

لوکزامبورگ تنها به کنفرانس دادن و توسعه مبارزات ضد امپریالیستی در بحران ماکس که بنویس خود منجر به خلق بالاترین کار تئوریک او انباشت سرمایه ^۳ ششم مشغول نبود، بلکه به مسئله زن نیز رجوع کرد و بدان پرداخت . مسئله ای که تا آن زمان کلا^۴ به Clara Zetkin سردبیر بزرگترین مجله زن در آلمان Die Gleichheit از ۱۹۱۷ - ۱۸۹۱ ، واگذار کرده بود .

تیراژ مجله از ۹،۵۰۰ در سال ۱۹۰۳ به ۱۱۲،۰۰۰ در ۱۹۱۳ رسید . با شروع جنگ، اعضا^۵ زن حزب سوسیال دموکراسی آلمان قریب به ۱۷،۰۰۰ نفر بودند . روزا لوکزامبورگ این تئوریسین بزرگ و کلارا زتکین این سازماندهنده

بر علیه این حکومت نمیداد .

اولین زنی که در پرتغال در اواسط سال ۱۹۵۰ در مبارزه برای ۸ ساعت کار در روز کشته شد، کاترینا اوفییا بود که سمبل برای جنبش زنان - *
 سازمانی که زیرزمینی تشکیل شد - کت. اونیبا همچنین سمبل مبارزه برای
 کسب حقوق زنان در تشکل جدید *
 کت. جنبشی که توسط زنان روشنفکر
 طبقه متوسط به هنگام آزادی سه مارچ از زندان شکل گرفت.
 نخستین موجهای زیرزمینی انقلاب از سالها پیش از ۱۹۷۴ آغاز شده بود.
 هنگامی که شورشیان جوانان در سراسر جهان به نقطه اوج خود در ۱۹۶۸
 رسیده بود و کسی توجهی به پرتغال نداشتند یک سری قیامهایی در پرتغال
 بر پایه دانشجویان صورت گرفت که تنها بخاطر آزادیهای تحصیل نبود، بلکه
 بر علیه خدمت سربازی در جنگ های امپریالیستی پرتغال در آفریقا مسورت -
 میگرفت. دو نقطه عطف این موجهای زیرزمینی انقلاب از درون ارتش در موزامبیک
 کینه - بیساتو و آنکولا و از درون خود پرتغال سرچشمه میگرفت.
 در داخل کشور یک سری اعتصابات با سرپیچی از سندیکاها انجام شد.
 زنان، بخصوص در ۱۹۷۳ هنگامی که کمبود کارگر باعث فرستادن آنان به
 کارخانه های پارچه بافی و الکتریکی شد در مبارزات مستقیم بر علیه کمیته های
 بین المللی، اهمیت خاصی یافتند. در کارخانه های پارچه بافی، الکترونیک و
 کشتی سازی بود که ریشه دارترین جنبش های کارگری زنانه کشید. مبارزاتی که
 در طی آن کسی هرگز در شهادت زنان کارگر تردید نکرد. ولی این زنانه

* Movement of Democratic Women.

* Movement for Liberation of Women.

فقط تقاضای تغییرات اساسی در شرایط کار را داشتند، بلکه درخواست روابطی متفاوت در خانه میکردند و سؤالاتی کاملاً نو درباره انقلاب و روابط انسانی مینمودند.

با برانداختن حکومت فاشیستی در آلمان در آوریل ۱۹۴۵، بسیاری اعتصابات خارج از سندیکا* بوقوع پیوست. اعتصابات که انقلاب را از رهبری نئوفاشیست اسپیزلا آزاد کرد و پایه های یک نهضت جدید آزادی زنان را بنیاد نهاد. لزوم شرکت زنان با ملحق شدن سه جنبش جدید به ضرورتی اساسی تبدیل شد. ۱- شورش در ارتش ۲- اعتصابات خارج از سندیکا های کارگران صنعتی که در سراسر کشور جریان گرفت. ۳- اشغال زمینها توسط روستاییان. این تصادفی نبود که یکی از نهضتهای سیاسی انقلابی که سرپرست PRP/PRP توسط یک زن، ایزابل دو کارما، رهبری میشد.

همانطور که مشاهده میشود، مسئله خلاقیت انقلابی یک مسئله شخصی نیست، چه وقتی این شخص به برجستگی روزا لوکزامبورگ باشد و چه بمثابة عالم و یا هنرمند. حال بگذارید ببینیم آیا این جنبش که از برانیک سرچشمه میگردد، آن چیزی است که تئوریسینهای زن امروز چه در آمریکا، انگلستان و یا هر کشور پیشرفته دیگری، از لحاظ تکنولوژی، تئوری خود را بر آن بنا نهاده اند؟ با سرپرست شدن نهضت آزادی زنان در اواسط ۱۹۶۰ وقتی که نسل جدیدی از انقلابیون، از قیام سیاهان، تظاهرات ضد جنگ ویتنام و مبارزات ملی برای آزادی در سراسر جهان، متولد شد، شاهد بوجود آمدن زنان تئوریسین هم شدیم.

* wildcat

آنچه که در تلاشهای اواسط ۱۹۶۰ در جنبشهای آزادی زنان تازگی داشت این بود که زنان دیگر نمیدیرفتند که منتظر روز بعد از انقلاب شوند. تساهبه آزادی کامل خود برستند. آنها نمیدیرفتند که مبارزات خود را به مبارزه برای دستمزدها مساوی و یا هر درخواست اقتصادی دیگری محدود کنند. آنها یک سلسله سؤالات جدیدی را مطرح مینمودند. از مسئله جنسی گرفته تا اعتراض به سیستم پدرشاهی و تقسیم کاریدی و فکری. آنچه که آنان طلب مینمودند کمتر از تقاضایی برای بودن یک انسان کامل نبود.

زنان شورسین فعالیتهای قابل توجهی انجام داده اند تا مرد سالاری را در تاریخ و در جنبشها مورد توجه قرار دهند. بطور حتم این مسئله اساسی بود که موضوعات غیر قابل بحثی چون مسئله روابط جنسی در اثر این مبارزات بتوانند بیان شوند و آنها نه بسبب فروید بلکه در جهت کاملاً مخالف او. نوشته هایی مانند Sexual Politics (اثر کیت میات) مرد سالاری بسیاری از نویسندگان زمان ما از Norman Mailer تا Lois Lawrence را آشکار ساخت. سایر زنان شورسین اقدام به موضع گیری در مقابل انواع پدرسالاری نمودند. نقطه ضعف در آنجا بود که هیچ یک از این بررسیها بطور جدی مربوط به فعالیتهای، افکار و آمال زنان طبقه کارگر نمیشد. تنها استثنا در این مورد کتاب زنان، مقاومت و انقلاب* اثر شیل روباتم بود.

روایتم در این نوشته ها با ذکر ۳۰۰ سال مبارزات زنان، با تکمیل مبارزات کارگری و انقلابی، با پشتیبانی آشکار از سوسیالیسم و با مطرح کردن مسئله مرد سالاری نه فقط به مثابه چیزی منحصر به سرمایه داری، بلکه حتی تا حد

* Women, Resistance and Revolution

زیادی در میان خود جنبش بر مسئله اعتبار یک جنبش مستقل زنان تکیه میکنند. بدبختانه او آنقدر با ستاره گیها سرگرم است که نه به ریشه‌های فلسفی برمیگردد و نه حتی از یکی از برجسته ترین تئوریسینها، روزا لوکزامبورگ نام میبرد. این مسئله به هر دلیل که باشد، خواه به این دلیل که روزا لوکزامبورگ به‌طور محدود مسئله زن نوشته یا اینکه کارها و فعالیتهای او، بنظر شیلا روباتم، به هدفهای زن امروز مربوط نمیشود، یا به هر دلیل دیگر، برآستی نقض انقلابی زن را حقیر می‌شمارد. آنگاه که در طول تاریخ سیر میکند، چنین مینویسد که کوپه همه انقلابات تاریخ مردانه بوده اند. این مسئله تنها او را به این نتیجه گیری پیشاهنگ طلبانه میکشاند که زنان حتی وقتی کاری به برجستگی یک انقلاب عظیم که منجر به سقوط تزارسم میشود، انجام میدهند، فاقد آگاهی هستند. این تلقی تنها گونه دیگری از شطب مانده تصور کردن زنان است. بنا چنین برداشتی هرچقدر که فردی آگاهانه طرفدار یک جنبش مستقل زنان باشد، حقیقتا معتقد است که آنها قابلیت رسیدن به هدف را ندارند، مگر اینکه توسط یک حزب پیشاهنگ هدایت شوند. اعتقاد به پیشاهنگ (وانگاردیسم)* و زنده گرایی*، تنها موانعی بر سر راه جنبش‌های آزادی زنان خواهند بود. موانعی که آنان را از اینکه رابطه جدیدی بین خود جوشی و سازماندهی، تئوری و پراتیک و فلسفه و انقلاب بیابند، باز مینماید و تنها صورت جدیدی از جدا کردن کار فکری ویدی است، مخصوصا تا آنجا که به زنان بعنوان متفکرین و انقلابیون مطرح میشود.

زنان طبقه کارگر دلیل خاصی برای توجه بیقرارانه شان به انقلابها دارند

* Vanguardism

* Revisionism
۲۸

نه فقط به این خاطر که دربرگیرنده حوادث شورانگیزی هستند، بلکه به این دلیل که این انقلابات زنان کارگر در حال تحرك را بعنوان مثال دهند گمان تاریخ نشان میدهد. رابطه دیالکتیکی خودانگیزگی و سازماندهی در زمانی که با مسائل امروز مواجه هستیم، نهایت اهمیت را پیدا میکند. امروز تنها پرتسکان نیست که در زیر همبستگی ضد انقلاب که در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ شروع شد قرار دارد مبارزات جهانی برای کسب قدرت بین سیستم سرمایه داری امپریالیستی و سرمایه داری دولتی که خود را کمونیست میخواند و همه نیز مجهز به سلاحهای اتمی هستند، علامت سؤالی در برابر مسئله بقای انسانها قرار داده است.

خلاقیتی که میتواند ریشه ها را از بنیان برگرداند و برآستی مرحله جدیدی را آغاز کند - یک مرحله نوین برآستی انسانی - تنها میتواند از توده ها منتج شود. تنها در آن زمان که نهضت کاملاً انقلابی بوده و به تصور و عسکریزید "حزب رهبر" محدود نشده باشد، است که انقلابهای منقطع و غیر کامل برای همیشه پایان خواهند رسید.

مسئله، چه این سؤال "ساده" مبارزات زنان برای تساوی حقوق در کساکش بحرانیهای پیشمار باشد، و چه رکود اقتصادی عمیق و نژاد پرستی در آمریکا آنچه که زنان در طلب آنند ساختن رابطه ای بین خلاقیت آنان و یک فلسفه آزادی است. ما بطور حتم نوع جدیدی از زنده گویی را جویا نیستیم. آنچه که بدان نیاز داریم وحدتی از فلسفه و انقلاب است که بدون آن از زیر شلاق ضد انقلاب خارج نخواهیم شد.

۱) رجوع کنید به کتاب زنان آتش‌ساز اثر ادیت توماس. این کتاب درباره زنان کورن پاریس بوده، لازم است همه زنان آزادیخواه آن را مطالعه کنند چه کامل، تیرین و سازنده ترین تحلیلی است که تا کنون از انقلاب ۱۸۷۱ شده است.

۲) شیلا روباتم، زنان، مقاومت و انقلاب صفحه ۱۱۰.

۳) من با تئوری که لوکزامبورگ در کتاب انباشت سرمایه ارائه می‌نماید، مخالفت می‌ورزم و آنرا انحرافی از فلسفه مارکس میدانم. با این وجود این مسئله از اهمیت این جزوه و کمک بزرگی که به مبارزات ضد امپریالیسم در زمان خود نمود، نمی‌گاهد. رجوع کنید به سرمایه‌داری دولتی و هومانیزم مارکس یا فلسفه و انقلاب نیززاند لئوز سال ۱۹۶۷.

۴) رجوع کنید به سخنرانی لیکزامبورگ درباره "حق رأی زنان و مبارزه طبقاتی" در اشتونکارت در دومین کنوانسیون زنان سوسیال دموکرات، دوازدهم ماه مه ۱۹۱۲. جزئی از نوشته‌های منتخب روزا لوکزامبورگ. (مجله نیویورک رویسو ماهانه).

۵) تیترا اصلی کتابی که بخاطر نوشتن آن سه نویسنده زن کتاب ماریا ایزابیل بارنو، ماریا ترزا هورتا و ماریا ولهود و کوستا زندانی شدند، نامه‌های جدید پرتقال بود. چاپ سال ۱۹۷۲.

۶) تز منتشر نشده ویلیام ایلتز نقطه شروع جالبی درباره این موضوع است. "مقتدر زنان پرولتاریا در انقلاب آلمان ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸" که در کنفرانس تاریخ زن، کالج سنت کاترین، سنت پل، مینسوتا ۲۵-۲۴ اکتبر سال ۱۹۷۵ ارائه شد.

۷) جزوه‌های فرلیمو در موزامبیک بی ای جی سی در کینشاسا توام بی ال ا

در آنکولا شاید به یای جزوه‌هایی که لشوکیها در سال ۱۹۱۷ نوشتند
 نرسد، ولی مطمئناً زمینه جدیدی برای مبارزه در پرتغال را در سال ۱۹۲۴
 ایجاد کردند، بدین طریق که سربازان پرتغالی را تشویق نمودند به خانه رفته
 انقلاب خود را بوجود آورند. نیروهای جبهه ملی بسیاری مسائل را مطرح
 میکرد. منجمه نقترزن، مسائلی که پرتغال "بیشرفته" حتی نام آن را هم نشنیده
 بود. مبارزات برای مواضعك اثر اوارد و موندین و بازگشت به مأخذ اثر آمیکار
 کابوال.

این مقاله خلاصه‌ای است از دو سخنرانی خانم رایا دونایفسکیا که تحت
 عنوان "زنان تشویقین امروز" و "روزا لوکزامبورگ" بترتیب در دانشگاه ایالتی وین
 در سپتامبر ۱۹۷۵ و دانشگاه ویسکانسین در ماه می ۱۹۷۶ ایراد شده.

نهضت آزادی زنان بعنوان شعور و نیروی انقلاب

در اعناق معادن سیمی،
تحسنت را پایدار نگه اوه
کار دشوارت بیپوده نخواهد بود .
تفکر انقلابی سرخم نخواهد کرد . . .
زنجیرهای ستر و آویزان خواهند افتاد ،
دیوارها با یک کلام در هم فرو خواهند ریخت
و آزادی در نور بتو بدرد خواهد گشت ،
و برادران شمشیر را دیواره بدست خواهند داد .

اگر چه ممکن است این شعر پوشکین درباره انقلاب دسامبر ۱۸۲۵ با نهضت آزادی زنان امروزی ارتباط بنظر برسد ولی این حقیقت که در ۱۹۵۳ زندانیان سیاسی در اردوگاههای کار اجباری Vorkuta این سرود را بعنوان نودی آزادی سرودند ، جهان بودن و فوری بودن مبارزات آزادی را نشان میدهد .
مبارزه . بعبارتی این شعر تنها نمایانگر مبارزه بر علیه تزارسم نبود ، آنچه که آزادی طلبان در قرن بیستم در مبارزاتشان منجمله مبارزاتشان بر علیه کمونیسم جستجو میکنند ، برگشتی به عقب نیست ، بلکه مبارزه ای است برای ابعادی یکی

* Notes on Women's Liberation - we speak in many voices.

* کمونیسم را باید توضیح داد تا سه تعبیر نشود . مثلا گفته شود که مقصود نهیستند از کمونیسم نه آنچه مارکس بعنوان کمونیسم خوانده بود ، بلکه کمونیسم بقیه زبرنویس در صفحه بعد

6127

۳۲

جدید در زندگی .

این جستجو که خود را تنها محدود به نوع خاصی از آزادی نکرده و در جستجوی آزادی کامل است مرحله جدیدی از آگاهی در مبارزات آزادی را اعلام میکرد . بدینگونه و با این جستجو بود که زن آمریکایی ناگهان شروع به صحبت از امارتش کرد . تمام صحبتهایی که در سراسر جهان در مورد زن آمریکایی بعنوان "آزادترین" میشود نتوانسته و نخواهد توانست مانع از احساس این زنها شود که زنجیر شده اند . تصویر آنان از آزادی برآفتاب بالاتر ازینده نبودن و داشتن حق رأی است . نکته ای که این زنان بر آن تکیه میکنند آنست که تا زمانی که زنان بصورت يك شیء تلقی شوند (حتی اگر شیئی برای عشق برزیدن) کاملاً آزاد نیستند . آنها از اینکه برپاخیزند و برای چنین عشقی "هورا" بکشند اجتناب برزیده ، تقاضای این را دارند که انسان های کاملی باشند .

از زمانی که افسانه "حوا و سبیل" که بدست آدم داد خلق شد ، زنها بصورت شیطان و یا فرشته ولی مسلماً نه بصورت انسان مجسم شده اند . تنها سبک فیلسوف ، هگل ، این افسانه را به آگاهی و نه به گناه مرتبط کرد . بدون شك تصویر آگاهی نسبت به تصویر گناه ، پیشرفتی محسوب میشود ولی باز هم به این مسئله اعتراض نیست که چرا زن برای خروج از بهشت سرزنش شده است . در

بقیه زیر نویس صفحه قبل به ابتدای کشیده "نوع روسی" یعنی و . . . میباشد .
 * در افسانه "آدم و حوا" مرد از قلمرو بیگناهی به یرتگاه گناه کشیده میشود چرا که مسائلی چون سگره حسادت و . . . در زندگی او بوجود میآید ولی در نقل هگل انسان از مرز نادانی به قلمرو آگاهی میرسد (احساس پیدا میکند) . با این وجود در هر دو نقل حوا بخاطر خروج از بهشت و دادن سیب به آدم سرزنش میشود . (م)

ادبیات از آن به بعد، با همیشه گناهکار حساب شده ایم. تصویر زن بصورت
زن عروسکی یا شیطان و افسانه های مردسالاری را زنده نگه میدارد.
بیا باید از یونان شروع کنیم که نه تنها گهواره تمدن غرب است بلکه زادگاه
نمایش تراژدی نیز میباشد. بیا باید به ارستیا برگشته ترین نمایش در ادبیات
دراماتیک نظر افکنیم. تا همین چند صد پیش من در نطق آتنا هیچ ارتباطی با
خصیصه مردسالاری مشاهده نمی کردم و مطمئناً در این مورد نیز در اقلیت قرار
نداشتم. خشم و جنون آنگاه که ارسته مادرش را بخاطر اینکه او پدرش را کشته
بقتل میرساند آنچنان گسترده میشود که بیننده وقتی آتنا او را بی گناه اعلام میکند
خوشحال میشود.

درباره ارسته چنین رأی داده خواهد شد.
هیچ زنی مرا نژاد^{۳۴} و لذا در همه مورد
بجز از واجم، من فرزندی پدرم خواهم بود،
و با تمام قلبم مردانگی را تحسین میکنم.
لذا ارزش بیشتری نخواهم داد
به زنی که کشته شد چون بقتل رساندن
همسرش را و ارباب خانه اش را.
با رأی ساوی ارسته پیروز میشود.

ادبیات و تاریخ: نقش سیما همنان

از آنجایی که همه تاریخ گوی تاریخ معاصر است، میبایست نگاهی بسه این
کشتن شوهر توسط زن، گناه لاتری است از گناه مردی که زنی را بخاطر قتل

درام با شناختی که در نتیجه نهضت‌های آزادی زن یافته ایم، بیاندازیم. اینبار
 وقتی این درام را در *ypsilanti* - جایی که سعی کردیم تاثر کسم و بیش
 اصل یونانی با کارکردان یونانی و *Judith Anderson* بنفش *Clytemnestra*
 را بازسازی کنم - مشاهده می‌کردم، بخود می‌گفتم، جالب است آشنا بما می‌گوید
 که از آنجایی که او بطور کامل ورشد یافته از پیشانی *Zeus* بوجود آمده است،
 بنظر می‌آید که مادر چیزی نیست مگر دربرگیرنده نطفه مرد، و لسن اارسته
 حقیقا "بزرگترین گناه روی زمین را با قتل مادرش مرتکب نشده است. گوا اینکه
 کلمات توسط یک زن ادا میشود ولی این نطق نمونه کاملی است از بروز خصلت
 مردسالاری. میخواهم بگویم این آگاهی موهبتی است که نهضت‌های آزادی زن
 امروز برای دنیای زن بارمغان آورده است.

چه به کاراکترهای زن در تراژدیهای یونانی *Medea, Clytemnestra*
 و *Electra* - و چه به *Lady Macbeth* اثر شکسپیر، یا ایسن موجود
 دهشتناک *Goneril* در *King Lear* نظر افکنیم و یا در قرن بیستم نمایشنامه
Mourning Becomes Electra اثر *Eugene O'Neill* یا *Flies* اثر ژان پل سارتر را
 در نظر گیریم در میابیم که نویسندگان درام تنها کاراکترهایشان را به مد آنروز
 در می‌آورند (و در اصل نقش‌ها تغییر نمی‌دهند م) تمام مسئله آنست که ادبیات
 حتی در بالاترین حد تجسسی است از جامعه مردسالاری که در آن زندگی -
 میکنیم و بنوبه خود بر همه ما، منجمله زنان، اثر می‌گذارد. از دست این
 خطایه‌های مردسالارانه که از دهان ما زنان بیرون می‌آید، رهایی نداریم مگر
 اینکه این جامعه بیگانه را از ریشه بر افکنیم.

برخلاف افسانه‌های ماقبل تاریخ و یا ادبیات تاریخ، مبارزات زنان برای

آزادی را بنحوی دیگری جلوه گر میسازد . این مسئله بخصوص در ایالات متحده
 گویاتر است . چه در آمریکا مسئله آزادی سیاهان که بسیار قبل از نهضت آزادی
 زنان بوجود آمده بود ، بمنزله کاتالیزوری برای این نهضت گشت . در ضمن
 جنبشهای الغاء بردگی ، نهضت آزادی زنان متولد شد ، یعنی وقتی
 Harriet Tubman Sojourner Truth در حکم سخنگویان ، گرنالها
 و رهبران بودند و سایر زنان سفید پوست هنوز مشغول سر پوستی بیک نیک ها و
 جمع آوری پول بوده و بطور کلی از هر نظر طبع رهبران مرد نهضت الغاء بردگی
 بودند . آنگاه که زنان سفید پوست طبقه متوسط متوجه شدند که زنان سیاه
 بمنزله رهبر در راه آهن زیرزمینی عمل میکنند ، آنان نیز بنوبه خود تصمیم
 گرفتند که از حد یک ندیده بالاتر روند . لذا نهضت "حق رأی" از بطن نهضت
 الغاء بردگی برخاست .

بدلیل خاصی زنان در اولین مجمع خود در ۱۸۴۸ هنوز احساس میکردند
 که یک مرد باید نقش رئیس را در جلسه ایفا کند . آنها بزودی دریافته اند که
 اگر چه نهضت الغاء بردگی از پیشروترین نهضتهای زمان خود بود ، در مورد
 مسئله زنان تبعیضات بسیاری قائل میشد . مردان نهضت الغاء بردگی که
 زندگیشان را در راه از بین بردن بردگی فدا میکردند از اینکه ریاست جلسه
 برود بیسوادی که متفکری برجسته بوده ، اولین
 * Sojourner Truth
 کنوانسیون زنان را در آمریکا بر پا کرد .

ناهی که به گروهی صغیری که مراتب فرار برده های سیاه را از جنوب آمریکا بمشمال
 آمریکا و کانادا در همین جنگهای داخلی آمریکا ترتیب دادند * Underground
 Railway راه شد .
 حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان
 * Suffragette

زنان را بعهده گیرند اما داشتند . تنها کسی که این مسئولیت را پذیرفت فردریک دوکلاس* بود . (برای آنکه نسبت به بنیانگذاران نهضت انحاء برده‌گی منصف باشیم باید گفته شود که وقتی کنفرانس ضد برده‌گی در انگلستان حاضر به پذیرش زنان نماینده آمریکا نشدند و آنها را مجبور به نشستن در بالکن محل کنفرانس مینمود کاریسون* که قرار بود نطق اصلی کنفرانس را ایراد کند از اینکار خود داری برزیده به عنوان اعتراض در کنار زنان در راهرو ساختمان نشست . تا زمانی که نهضت سوافراژت‌ها به مسئله سیاهان و زنان کارگر مربوط میشد این زنان حتی با وجودی که خود جز طبقه متوسط بودند برای حقوق بسیار پیشتر از حقوق خود جلورفته و میجنگیدند و لسی بیسن از السفنا بردگی Susan B. Anthony و Lucretia Mott دو همه زنان طبقه متوسط که به جنگ طولانی تلخ خود ادامه داده بودند ، مبارزات خود را بتدریج در چهارچوب طبقاتی خود محصور ساختند و وقتی بالاخره قادر به اخذ رأی شدند از احتیاجاً زنان پرولتاریا و فعالیتهایشان بسیار دور شده بودند . این محدودیت در چهارچوب طبقاتی هنوز خاتمه نیافته است ، چنانچه امروزه هم شاهد تبلیغات اهانت آمیز تلویزیون هستیم که سعی میکند بما بقبولاند که جنگ طولانی برای مساوات با حق ما برای پوشیدن مینی ژوب (لا اقل تا وقتی که دیکتاتورهای ضد نظرشان را عوض نکرده اند) و داشتن مارک مخصوص خودمان* برای سیگار به

Fredrick Douglass یک برده فراری که به علت تبعیض در سختگویی به مقام یکی از خیران نهضت انحاء برده‌گی رسید .

Garrison یکی از بنیانگذاران سفید پوست نهضت انحاء برده‌گی که با

فردریک دوکلاس همکاری نزدیک داشت .

نتیجه رسیده است.

برخلاف گذشته، همه گذشته‌ها، منجمله برخی گذشته‌های انقلابی و زنانی که در دنیای مردان موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند، نهضت آزادی زنان امروز نه فقط از اینکه به کفر از آزادی کامل اکتفا کند، اجتناب می‌برد، بلکه حاضر نیست تا روز بعد از انقلاب صبر کند تا آزا بدست آورد. برعکس او، بخشی از فرآیند تاریخی بوجود آوردن آزادی راستین برای همگان خواهد بود.

سازگسی نهضت‌های امروزی آزادی زنان

خصوصیت ویژه نهضت آزادی زنان همین در این است که حتی زنان نهضت‌های انقلابی می‌گویند: "ما برای بدست آوردن آزادی‌مان منتظر فرودمان نخواهیم شد. ما امروز مبارزاتمان را شروع می‌کنیم و این مسئله را به مسردان همراه انقلابیمان واگذار نمی‌کنیم که برای ما آزادی را بدست آورند، بلکه خودمان برای دستیابی بدان تلاش می‌کنیم و حاضر نخواهیم بود این تلاش را نسبت به هر جنبش دیگری در درجه دوم اهمیت قرار دهیم، چرا که نهضت آزادی زنان بنوعی خود یک نیروی انقلابی است که بسوی آزادی کامل بسیاری همگان گام برمی‌دارد. همین بوجود آمدن نهضت آزادی زنان دلالت بر استقلال وجودیش دارد، چرا که این نهضت از طرف قشرهای بالا بوجود نیامده، بوسیله مردان نه حتی مردان انقلابی، ساخته نشد و لذا برای آنکه یک حزب سیاسی بمنزله‌شما، سته عمومی سروری کند، در هم نخواهد پیچید و زیر بار نخواهد رفت."

باید اضافه کنم که در تضاد با نسل من که هدفشان این بود تا درست مثل مردها باشند، (چرا که بنظر می‌آید مردان همه امتیازات را بخود منحصر

کرده بودند) نسل جدید کمینست‌ها می‌خواهند درست مثل مردان باشند؛ زنان جوان احساس میکنند که مردان نیز موجوداتی بیگانه از خود هستند و آنها نیز بنوبه خود می‌خواهند انسانهای کاملی باشند. با مشاهده انقلابی‌های برجسته چون انقلاب روسیه که بتلخی گرایید و انقلابهای چین و یا کوبا که ناتمام باقی ماندند، این زنان به آگاهی خود از انقلابهای جهانی چنین اضافه کردند که آنه فقط این انقلابات باید برعلیه رژیمهای استشاری کهنه باشد، بلکه بسایر هدفی چون يك جامعه کاملاً جدید براساس روابطی براساس انسانی را دنبال کند.

بعبارت دیگر اینان رابطه زن و مرد را چه در روز انقلاب در همان روز یا روز بعد از انقلاب يك مسئله خصوصی تلقی نمیکنند، خصوصاً از آنجایی که این مسئله همیشه بصورت يك موضوع خصوصی تلقی شده و اگر ما می‌خواهیم به بارزات آزادی را امروز شروع کنیم - و این همان چیزی است که زنان در عرض چند سال گذشته شروع کرده اند - رابطه زن و مرد نمیتواند دیگر بعنوان يك مسئله خصوصی تلقی شود، چنانچه گویا مسئله زن و شوهر، مادر و کودک، دختر و پدر و مادرش، مسائل شخصی است. این تنها یکی دیگر از راههایی است که باعث احساس انزوا و بیچاری زن میشود. آنگاه که نهضت آزادی زنان بوجود میآید، فضای کلیه کشور تغییر میابد، بطوری که حتی وقتی مسئله برقراری روابط شخصی با فرد مورد علاقه، همسر، پدر یا برادر مطرح است، دیگر احساس تنهایی نمیکنی. درست همانطور که وقتی برای حق کورتاژ میجنگی احساس تنهایی نمیکنی.

مسائل شخصی و اشتراکی از یکدیگر جدا این ناپذیر گشته اند، نه فقط به...

Michigan Women's Liberation Coalition

National Organization of Women

... of Michigan Women's Liberation Coalition ... National Organization of Women ...

زنانی است که در دیترویت این جزوه؛ یادداشت‌هایی بر آزادی زنان - ما با آواهای کوناگونی سخن می‌گوییم* - را منتشر ساخته‌اند. گروهی که شامل زنان سیاه پوست، سفید پوست، مکزیک، دانشجویان و کارکنان "فرهنگ" را از یک فلسفه کامل جدا نمی‌سازند. این صداهای بسیار شامل افراد غیر سیاسی و مارکسیست - هومانیت‌ها هر دو می‌شود، که البته این گروه دوم یعنی مارکسیست - هومانیت‌ها یک اقلیتند. تعداداً در اقلیت در میان آواهای کوناگونند. ما برای شما دو نوشته، زنان در این گروه را بخوانم. یکی از آنها، اتل دنیبر، از زنان سفید پوست انتقاد میکند:

"مردان این دنیا را چنان اداره کرده‌اند که تبدیل به یک جامعه، ملو از نفرت شده است. امروزه به این دلیل است که یک زن سیاه نمی‌تواند با یک زن سفید راجع به مسائل زنان صحبت کند. مردان سفید پوست آنقدر به زنان سیاهان درس برتری از زنان سیاه را آموخته‌اند که این تفکر دائماً در آنها بروز میکند. چند هفته پیش در مورد مسئله حقوق زن در بحثی شرکت داشتم. هنگامی که یک زن سفید پوست که سالهاست عقاید سیاسی دارد گفت که از یک اجتماع در اتحادیه کارگری آمده است که در آن راجع به مسئله زن در کارخانه صحبت می‌کرده‌اند. آنجا مسئله چنین مطرح شده بود که زنان سفید پوست اضافه حقوق می‌خواهند، نه فقط برای آنکه مساوی

* Notes on Women's Liberation, we speak
in many voices. ۴۲

سفید پوست از آنان بیشتر حقوق می‌گرفتند، بلکه برای آنکه حتی مردان سیاه پوست هم از زنهای سفید بیشتر حقوق می‌گرفتند از آنجایی که من یک زن سیاه‌پوست هستم، از طرح مسئله به این شکل خشمگین شدم، چرا که زنان سفید خیال می‌کردند [بصرف سفید پوست بودن] باید بیشتر از مردان سیاه حقوق بگیرند. مردان سیاه بسیار بسیار سخت‌کار میکنند و چنین طرز تفکری نادرست است و زنان سفید نباید اجازه دهند مردان اینطور افکارشان را در هم بریزند.

از طرفی زن کارگر سیاه دیگری در گروه ما از این مسئله ناراحت بود که "زنان کارگر سیاه آنقدر درگیر مسائل مربوط به شغلشان و تبعیض نژادی هستند که معتقدند این مسائل مهتر بوده و باید اول از همه در نظر گرفته شوند. ولی واقعیت آن است که در حقیقت همه باید متحد شوند چون همه در یک مسیر کام بر میدارند. من برای کسی می‌جنگم که زن است و سیاه هم میباشد. برای من مسئله یکی است. . . من زن شاکه کرده‌ای هستم و تنها بودن دشوار است ولی آنقدر گرفتاری دارم که نخواهم یک برنامه و پروژه دیگر بردارم و مردها یک پروژه دیگر خواهند بود. هر کس این مسئله که مردها "یک پروژه" خواهند بود را انکار کند و درباره مسئله "تیم سیاسی" بودن زنان و در نتیجه عقب مانده بودن نشان بیش از حد تکیه کند و معتقد باشد که مبارزه با "مردسالاری" ضرر "سیاستهای سوسیالیستی" است، لزوماً به آن مرحله خواهد رسید که مفهوم سوسیالیسم انقلابی را تا حد یک رفورم سطحی نزول دهد. "رفورم رادیکالی مناسب با مهارت و کارایی سیاسی رفورمست‌ها". در خانه لذا ما بهم به انتقادی از چپ

"کهنه یا نو" برگردم و این کار را از دیدگاه هومانیزم مارکس مورد بررسی قرار دهم.

هومانیزم مارکس و مارکسیسمهای امروز

این تنها مارکس جوان نیست که شرایط پوسیده کاپیتالیسم را هم از طریق
 استثمار کارگران در این سیستم و هم از طریق بررسی حواس پنجگانه در شرایط
 بیگانه ای که این جامعه استثماری به آنها تحمیل میکند، نمایان میسازد. بجای
 همه حواس مادی و معنوی، احساس مالکیت که در حکم بیگانگی تمام این حواس
 استم جایگزین شده است. "مارکس سرد و گرم چشیده در کرون دیسه میگوید"
 "جزیه فرد تا زمانی که ما انسان را بعنوان متفکر و عمل کننده در هم ادغام نکنیم
 کماکان ادامه خواهد یافت." "حقیقتاً" تا آنجا که به بندگی زن مربوط میشود این
 بندگی در بطن اجتماع استثماری و قبل از پیدایش بردگی بوجود آمدند. از آن
 بیشتر کار جهانی و برداخت نشده، زن و کودک تا بعد از لغو برده داری کماکان
 ادامه یافت. مسئله اساسی که مارکس سعی در بیان آن دارد آنست که هیچ
 چیز مگر یک ناتوریسم [طبیعت گرایی] یا هومانیزم [انسانیت گرایی] کساملی-
 یعنی تکامل زن و مرد (و حتی کودکان) چرا که ما بقول مارکس در دوران
 "ماقبل تاریخ" انسانیت است زندگی میکنیم) - و تولد دوباره انسان بعنوان یک
 موجود کارگر متفکر و پراحساس، یک انسان کامل، دلالت بر یک اجتماع تازه
 نخواهد داشت. لذا، الفبا سرنایه داری خصوصی فقط در حکم "اولین نغمه است.
 خود این امر نیز همایستی پشت سرنهاده شود، چرا که "تنها با پشت سرنهاس
 این میانگین (کونیسم) ... هومانیزم مثبت آغاز به تشکیل خود مینماید".

پیش نویسهای کتاب سرمایه = Grundrisse

خود "مارکسیست" های امروزی بهترین نمونه این نقطه نظر مارکس در مورد
 ایولوژی بنزله آگاهی کاذب میباشند. آنها خود را بعنوان "رهبران" مسا
 لافل سیاستد ارانی که میتوانند "یک برداشت عقلانی از ایدئولوژی زنان" ارائه -
 دهند، میانگارند و به زنان انقلابی بعنوان مخیر سیاسی "مینگرند". گویی سیاست
 مساوی است با یک فلسفه آزادی. این رهبران نسبت به عدم اعتمادی کسه
 انقلابیون بآنان دارند، بی اهمیتند. چرا که نمیتوانند بفهمند که وقتی نهضت
 آزادی زنان به سیاستد اران، بعنوان یک گروه دیگر مینگرند که میخواهند زنان
 را بصورت یک جنبشهای دیگر درآوردند، واقمیت را ادا میکنند. چه ایسن
 رهبران از زنان بخواهند تا کمیته ای برای حمایت از کاندیداهای حزب کارگران
 سوسیالیست* تشکیل دهند یا جهت "تأسیس یک حزب کارگر" دعوت شوند، انزجر
 این زنان به یک حد است. آنها مطمئن هستند که مورد سوی استفاده واقع
 میشوند. مخصوصاً زمانی که کسی چون Claire Moria چنین نتیجه گیری
 غلطی میکند که: "همانطور که 'مشکل سیاهان' در حقیقت مشکل سفید پوستان
 است، مرد سالاری هم باید مسئله مورد توجه مردان باشد".

حقیقت درست برعکس این است. وقتی سوسیالیست ها مشغول ابراز ایسن
 عقیده بودند که امکان حل "مشکل سیاهان" بوسیله خود آنان امکان ناپدید است
 این سیاهان آمریکا جنبش توده ای مستقل خود را خلق کردند. این مسئله
 کارگر یا "سوسیالیسم" نبود که بنزله کاتالیزوری در نهضت های ضد جنگ ویتنام
 و تولد یک نسل جدید انقلابی عمل کرد، بلکه انقلاب سیاهان بود که نقش یک
 جنبش فکری و کاتالیزور هر دو را بعهده گرفت و هنوز هم تا با امروز ایسن جنبش

* Socialist Workers' Party.

وقفه ناپذیر را ادامه میدهد. بیان این امر که زنان انقلابی مسئله "مردسالاری" را یک مسئله مورد توجه مردان و قابل حل توسط آنان بدانند، ممکن است مثل کتاب جنس درجه دوم* اثر دیوار که در آن او همین مسئله را خیلی زودتر و با صدای بلندتری ادا کرد، غوغایی برآورد و در نتیجه همانند دیوار چند زن دیگر هم که در دنیای مردان بجایی رسیده اند، پیدا شوند، ولسی جنبش آزادی زنان توسط دیوار و امثال او ایجاد نشد، بلکه توسط زنان مخیر سیاسی ایجاد شد که حل مسائل را در دست خود گرفتند.

برخورد "مارکسیست"های امروز با نهضت های کنونی آزادی زن نه فقط بهیچ روی کجکی به این نهضتها نمیکند، بلکه آنان را بنظر هم مسیانمازد. آنهم درست در زمانی که این نهضتها بر تجربه کرایبی خود فائق آمده و نسبت به ایگولوگ ها عدم اعتماد پیدا کرده اند، زمانی که نهضتهای آزادی زن در جستجوی فلسفه کاملی برآمده اند که بنویسند "خود بمنزله" حیاتی است در جستجوی سایر نیروهای آزادخواه. نیروهایی که آنها نیز بنویسند "خود آنگونه که این زنان تمامیت را جستجو میکنند، در جستجوی انسان و مرد کامل بوده اند. کفونیستها سوسیالیستها، تروتسکیستها، مائوئیستها و حتی طرفداران کاسترو نمیتوانند فکر این واقعیت شوند که علیرغم اینهمه زنان انقلابی و شهید فقط یک زن - روزا لوکزامبورگ - بود که هم نقش نیروی انقلاب و هم تئوریسین هر دو را ارائه نمود. ما نیاز به تئوریسینهایی داریم که بتوانند با مسائل امروز مواجه شوند. این واقعیتی است که زنان تئوریسین نه در انزوا از مردان "خلق" میشوند و نه بسا صرف تمام وقتشان در انکار مردسالاری و ولی چرا باید اینهمه از مسئله "زیاده"

* Second sex

روی "در مورد مبارزه با مسئله" مردسالاری هراسان بود و چرا باید اینهمه در
 وادار نمودن زنان به شرکت در طرح "استراتژی سیاسی" که منتهی به یک
 خودکشی میکرد، اصرار ورزید؟ لذا اگر "مبارزه" آنچنان هیجان زده و تکنولوژی
 سخن میگوید که بنظر میآید تکنولوژی "مرد سر حاکم" را بکنی حذف کرده
 است. طبیعتاً او منظورش تا حدی که این جمله بندی ناقص آنرا نمایانده،
 عجیب و غریب نبوده است ولی او چطور میتواند در دام چنین عبارت عجیبی
 بیافتد؟

جواب این مسئله برمیگردد به تصویر عقب مانده بودن زن غیر سیاسی. کفر
 مریاتی آنقدر در این تصویر طبقه زنده احاطه شده که بالاترین کشف مارکس
 - ماتریالیسم تاریخی - را با بطلان میکشاند. او آنقدر ایده آل را از ماتریالیسم
 جدا میسازد که میتواند بگوید "با در نظر گرفتن موقعیت ما بعنوان معتقدین
 به ماتریالیسم تاریخی، بر میابیم که تغییراتی که در آگاهی افراد رخ میدهد بر
 تغییرات بنیادی تقدم ندارد، بلکه همزمان با آنها رخ میدهد. لذا مبارزه با
 مردسالاری برای زنان تقریباً بی فایده است."

اینجا بالاخره دم خروج از جیب بیرون میزند. تصویر عقب مانده بودن زنان
 غیر سیاسی با تصویر ادامه تسلط مردان بر زنان همراه است. بیچاره مارکس
 اضافه بر همه ابتدا الهایی که بهروزی به کشف او یعنی پدیده "ماتریالیسم
 تاریخی نسبت میدهد، حالا یک سوسیالیست مستقل هم این کشف تاریخی را
 سرزنش میکند، چرا که "تلاش زنان برای مبارزه با مردسالاری بی حاصل است؟
 آنگاه که به کستره تاریخ انکشاف انسانی نظر میافکنیم، نتیجه میجویم که
 این واقعیت دارد که شرایط مادی تعیین کننده آگاهی است و نه برعکس.

تاریخ یک پروسه است. دیالکتیک است. هر واحدی با ضد خود همراه است. آینده در بطن شرایط کنونی نطفه بسته است. نیروهای مخالف با جامعه فعلی نه تنها با آن می‌جنگند بلکه در طون این مبارزه در مورد اهمیت مبارزات خود و نزدیکی خود بسوی هدف آینده آگاهی می‌یابند. در غیر این صورت مارکس هرگز نمیتوانست یک فلسفه انقلاب بیابد و ما مردان و زنان یک بعدی که هربرت مارکوز تصورش را میکرد باقی میماندیم.

دیالکتیک حتی در برداشت بورژوازی ایده آلیستی هنگل، سفر عظیم اکتشاف برای همگان بود، چرا که امکان میداد ثنویت متضاد نیروهای مخالفی که در یک ملت در یک کشور و در یک جهان وجود دارند را مشاهده کنیم. نبوغ هنگل مشاهده کرد که "پروسه" کار بنوبه خود در بنده ذهنی از برای خود "خلق" کرده. مارکس این مسئله را کالتر و بطرز مشخص تری بیان کرد که بیگانگی کارگر بنوبه خود یک جستجو برای جهانی شدن* ایجاد میکند. اگر چنین نمیشد انسانها همان بهتر که منتظر ماه میشدند که بملاقات زمین آید. بیایید دیوارهای محدود کننده ای که توسط مارکسیست های امروزی بنا شده را با دیدگاه مارکس که دارای آینده را در گروندریس بیان میکند، مقایسه کنیم*

* دارای آنگاه که پوسته محدود بورژوازی کنده شود چیست؟ بغیر از جهانی بودن نیازها، ظرفیت ها، لذایذ و نیروهای تولید و غیره افراد که در یک معاوضه جهانی تولید شوند...؟ بغیر از انکشاف کامل کنترل انسانی بر نیروهای طبیعت - طبیعت خود - و آن دیگری که "طبیعت" خوانده -

شده است ۲۰۰۰ بغير از پرورش مطلق تعاليات خلاقى كه بجز تكامل تاريخى پيشينش كه كليت اين تكامل را تشكيل ميدهد، پيش شرطى ندارد ۲۰۰۰؟
 پيشرفت همه نيروهاى انساني بنحوى كه با هيچ معيار از پيش برقرار شدهاى قابل اندازه گيرى نباشد. هدفى در خود ۰۰۰ و اين داراى چيست اگر نه شرايطى كه انسان در آن حيات خود را بر طبق يك راه از پيش تعيين شده باز توليد ميكند، بلكه شرايطى كه او در ضمن آن كمال خود را حاصل ميسازد. جايى كه در آن انسان خواستار باقى ماندن بصورت موجودى تشكيل شده از گذشته ها باقى نماند، بلكه در حركت مطلق بسوى شدن است؟

محصور بفرود بودن نهضت آزادى زنان امروز در آن است كه جرات قد علم كردن در مقابل آنچه كه هست، منجمه مردسالارى را ندارد. آنها هم نه فقط مردسالارى موجود در نظام سرمايه دارى، بلكه مردسالارى موجود در بطن خود جنبش هاى انقلابى حتى آنگاه كه اين مردسالارى با صداى زنانه سخن ميگويند و حشمت از عنوان كردن اين مردسالارى منتج به درماندگى خواهد شد. رويروى با واقعيت نه فقط بصورت داوطلبانه، بلكه با آگاهى كامل از همه نيروهاى كه در مقابل ما قد علم كرده اند، تنها راهى است كه اتحاد ما را با ساير نيروهاى انقلابى تضمين ميكند. بخصوص اتحاد با كارگران كه از نقطه نظر استراتژيكي در بطن توليد قرار گرفته و شامل سپاهان نيز ميشود. مطمئناً تا زمانى كه جامعه طبقاتى وجود دارد ما بر مردسالارى غلبه نخواهيم كرد ولى ميتوانيم و خواهيم توانست يكپارچگى آن را درهم بريم. ما ميتوانيم شاهد پيشرفت زنان بعنوان شعور انقلاب علاوه بر نيروى انقلاب باشيم. ما ميتوانيم بعنوان يسك

کاتالیزور نه فقط برای انکشاف خود بعنوان انسانهای کامل، بلکه برای پیشرفت مردان عمل کنیم. اولین گام در این راه آن است که با مسائل همانطور که پدیدار میشوند، هر جا که پدیدار میشوند، هر زمانی و در هر لباس که سربر میدارند، روبرو شده، قد علم کنیم. اولین گام بسوی آزادی آن است که مغزهای خود را طلب کنیم.

(۱) اگرچه کتاب کروندریس بصورت کامل بزبان انگلیسی تاکنون ترجمه نشده است فصل‌های مربوط به فردیت در طی تاریخ و نقطه نظر مارکس درباره زن در کسوف اولیه که از نظر انگلس در این مورد بسیار بدو راست در تحت عنوان مشکلات اقتصاد قبل از گایتالیسم بیجاپ رسیده است. خصوصاً به صفحات ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷ رجوع کنید.

(۲) اکثر نقل قولهایی که در اینجا است از مقاله "کفر موریاتی" در شماره "آزادی زن" سیاستهای جدید، بهار سال ۱۹۷۰ اخذ شده است. اما من (نویسنده) عملاً در مقابل همه گروههای چپ قدیمی و جدید - استالینیست - سائوئیست - تروتسکیست و سوسیال‌های مستقل در مورد این مسئله ابرام دارم. تصادفاً موریاتی این نقطه نظرهای سیاسی را بهتر از همه توجیه کرده است.

(۳) نوشته‌های اقتصادی - فلسفی معروف ۱۸۴۴ مارکس تا کنون چندین بار بزبان انگلیسی ترجمه شده است. در اینجا ترجمه نویسنده چشم میخورد که بصورت ضمیمه در کتاب مارکسیسم و آزادی آمده است.

این مقاله از جزوه‌ای بنام "یادداشت‌هایی بر آزادی زنان" (تهیه و چلپ از نیوز اند لترز - دیترویت) استخراج شده است.

زنان بعد از جنگ دوم جهانی و رادیکال‌های قدیمی

در طول جنگ میلیون‌ها زن آشپزخانه را ترک کرده به کارخانه‌ها رفتند. سیمای نیروی کار بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده و همراه با آن روابط درون خانه نیز دگرگون شد. ولی این تغییرات بهیچ‌روی یک مبارزه پایمان یا مقابله نبودند و قیام زنان که در زمان جنگ شروع شد با خاتمه آن پایان نیافت. کاملاً برعکس. این قیام دامن گرفته و بصورت مبارزه‌ای درآمد که در طی آن هر روز و هر ساعت زن در جستجوی روابط جدیدی با همسر، فرزندان و زنان و مردان دیگر می‌باشد.

احزاب رادیکال سیاسی از همه این تحولات به همان اندازه‌ای که عموماً از جنبش‌های توده‌ای منفردند، بدور بودند، ولی اثرات جدیدی که زنان در اجتماع پمنا به یک کل پیچیده آورده بودند نمیتوانست تأثیری بر احزاب نگذارد و مبارزه رقیبی آغاز کردید که مردان از جنگ برگشته و بر سرپست‌های سابق خود رفتند. این مبارزات [در داخل احزاب] «منا» مانند همان مبارزاتی بود که

در جامعه، بورژوازی رخ میداد. با این تفاوت که مبارزات داخل احزاب چنان در انفاظ مارکسیستی پیچیده شده بود که باسانی قابل تشخیص نبود که بیسن احزاب سیاسی و جامعه، بورژوازی در برخورد با این مسئله، اساسی (زن و مرد) هیچ تمایزی وجود نداشت.

برای اینکه از این مبارزه کوچکتر درون احزاب تصویری داشته باشیم بهتر است اول نگاهی به اجتماع بعنوان يك کل بیاندزیم. حرکت تودهای زنها به کارخانجات از طرف مردان با همان سو مطنی روبرو میشد که اولین حرکتسیاهها بسوی صنایع پیش از تشکیل کنگره* سازمان صنعتی. این سوء ظن که آیا زنان شرایط کار و استناداردهارا پایین میآورند؟ ولی همانطور که سیاهان همکاران قابل اعتمادی شناخته شدند، زنان نیز به مرور پذیرفته شدند. اما زنهای نیز به مردان با سو ظن مینگریستند که آیا مردان در کارخانه همانند شوهر، پدر و برادرانشان در خانه، سعی در تسلط بر آنها خواهند کرد؟ زنهای همهم بودند تا نگذارند چنین چیزی اتفاق بیافتد.

وقتی که زنها بعنوان يك موجود انسانی، وفاداری طبقاتی خود را به اثبات رسانیدند، مردان در روابط خود با آنها با در نظر گرفتن اینکه در واقع چیزی نوین در صحنه آمریکا بوقوع پیوسته است، بعد کافی انعطاف پذیر شدند. نه تنها زنهای کارگر در کارخانه ها، بلکه حتی زنان (بقعه سفید) تلفنچی ها و غیره به صف اعتصابیون پیوستند. مردان در مورد بیداری این قشر جدید جمعیت چنین میگفتند: "نمیدانستم این شهاات ها را هم دارند" آنها همچنین نمیدانستند که کارگران زن "شهاات این را هم دارند" که

* C.I.O Congress of Industrial Organization.

به خانه آمده و در آنجا نیز خواستار برقراری روابط نوین کردند. اینجا مردان متوقف شدند. هنوز از زن انتظار آن معرفت که همه کارهای خانه را انجام داده، از بچه ها نگهداری کرده و در حالیکه شوهرش برای بازی پیکر خیس را ج میبوسد در خانه بماند. بهر حال زنها نقش جدیدشان را در تولید و خیسلی جدیدی تلقی میکردند. آنها اعتبار جدیدی برای خود یافته، برداشت جدیدی از نحوه روابطشان با دیگر همکاران مرد و زن بدست آورده و دیگر زیر بار نقش مطیعانه ای که قبل از ورود به کارخانه، در خانه داشتند، نمیرفتند. لذا، آنجا که نمیتوانستند این روابط جدید را بوجود آورند از واجها گسسته میکردند حتی اگر این بدین معنی بود که زن تنها نان آور بچه ها میشد.

سیاستمداران خیال کردند که برای بازگرداندن ثبات در خانه تنها لازم است به زنها چند شغل در داخل دستگاه دولتی، تجاری و ارتش بدهند و بس. افتخار به اقتصاد در حال گسترش آمریکا و همه دستگاههایی که در آستینخانه تعبیه شده بود تا زندگی را برای زن خانه دار آسانتر کند، اشاره کنند. ولی زنها تمیز میرفتند. آنها قاطعانه از اینکه زائده ای متصل به مردان باقی بمانند، خودداری میکردند. چرا که خواستار داشتن رابطه ای صرفاً جنسی با همسرشان نبودند، بلکه در جستجوی روابطی انسانی با آنها بودند. آنها در جستجوی یک تغییر سازماندهی تمام و کمال در اجتماع بودند. در این جستجو بعضی از زنها نیز به احزاب سیاسی رادیکال روی آوردند. این احزاب رادیکال قادر به تشخیص زنان بعنوان یک نیروی مشخص انقلابی جدید در اجتماع نگردیدند، ولی این نیروهای جدید [نهضت های آزادی طلب زنان] بر اساس معیارهای نوینی که جهت تفاوت در باره این اصطلاح جنبش های

انقلابی قائل شد، قادر به تشخیص نارصائیهای آنها گردید، در همان دوره همزمان با خاتمه جنگ، در حزب کارگر اختلافات شدیدی به علت شکست این حزب در توسعه خود رخ داد. آنها در بررسی نقاط ضعف حزب به تبلیغات سیاسی خود که در آن تصویری عقب افتاده از توده های آمریکایی ترسیم میشد، توجهی نکردند. نه آنها تنها به افرادی که مسئول بازگ کردن این شی سازمانی بودند، نگریستند و از آنجایی که این زنان بودند که در پست های مختلف مورد لزوم جایگزین مرد ها شده بودند، در حقیقت میارزهای بر علیه زن ها آغاز شد.

کرایش^{*} ما که تا آن زمان توجهی به مبارزات بین اعضا برای مقام نکرده بود، برای اولین بار آغاز به بررسی این مسئله کرد. چرا که واضح بود که این مسئله نه یک امر فردی، بلکه برآستی مشکلی اجتماعی میباشد.

ما بدفاع از زنانی برخاستیم که پست سازماندهی شهر را برعهده گرفته بودند. پستی که حال مورد مؤاخذة قرار گرفته بود. این مزخرفات بورژوازی چیست که میکوبید مرد ها بپست خود برگردند؟ گویی این زنانی که در طول سالهای جنگ همه کارها را انجام داده بودند، رهبران اصیل سیاسی نبوده و فقط عضوعالی البدلند. ولی ما این عنصر جدید را در قالب الفاظ قدیمی سیاسی بیان کردیم که این شی سیاسی شما و نه فردی که آن را بانجام میرساند است که این آشفتگی را بهار آورده و توسعه حزب را متوقف ساخته است.

استفاده خود ما از عبارات کهن سیاسی بجای رویت این عنصر جدید.

* State-Capitalist Tendency within The Trotskyist Movement in the 1940's

که مسئله زنان بخودی خود نه فقط در خارج، بلکه در داخل سازمان نقشش جدیدی بازی میکرد. ما را از فهم این مهم که زنان اکثراً کارگر هستند بازداشت. يك زن بخصوص، مشکل خاصی داشت چرا که مجرد بوده و کودک ۱۲ ساله ای داشت، ولی ما توجه خاصی به این مشکل نکردیم. کویی از آنجا که این مسئله نه يك مشکل شخصی، بلکه مشکلی اجتماعی است، بهسررو تعصب کاپیتالسم غیر قابل حل میباشد. این تله، دهشتناکی است که در انتظار هر آنکسی است که عوامل جدید را در مسائل تشخیص ندهد و خود ما هم تقریباً در این تله افتادیم.

آنچه که ما را در این مورد از اشتباه بازداشت افرادمان و بخصوص زنهای ما برونند، ابتدا يك امر روشن بود. پاسخ جدیدی به برخی مسائل تاریخی بوجود آمده بود که بر نزدیکی مبارزات سیاهان و زنان در آمریکا تکیه میکرد. زنان جدید عضو کرایش ما به رابطه تاریخی بین نهضت حقوق زنان و مبارزین الفبا بردگی گوش فرا میدادند. به این واقعیت که فردريك داکلاس در میلان مبارزین الفبا بردگی تنها کسی بود که حاضر به ریاست جلسه زنان شد، کویی این واقعه در سالهای دهه ۳۰ قرن پیش اتفاق نیافتاده بود، بلکه مسئلهای بود که هر روزه بر سرکار یا در خانه با آن روبرو میشدند.

این مسائل تاریخی بعلمت ضرورت انقلاب فعلی زنان رنک امروزی بخسود میگرفت. آنچه که سرعت در حال ظهور بود شدت و تعاضبت بیشتر بود. زنان با اداه انقلاب هرروز در خانه، بعد جدیدی به سیاست میدادند. از مرحله سازمانهای اختصاصی برای زنان عبور کرده، در جستجوی راهی جدید برای خروج بودند. این مسئله را زنهای کرایش ما در تماس هایشان با همکاران و

زنان پرولتاریا در همسایگیشان احساس میکردند .

زنان ما انگیزه های نو را از میان این اشکال جدید اجتماعی موجود یعنی توده های خارج [از گروه] دریافت میکردند . ضایعاً بر اینکه آنها بهترین دوستانشان را نه در میان باصطلاح "انقلابیون" داخل گروه ما، بلکه در میان همکارانشان در خارج مییافتند . اگر این مسئله آنها را با زنان خرده بسوزوا در حزب کارگر در اختلاف انداخته بود ، اضافه این اختلافات آنگاه که این زنان با زنان حزب کارگران سوسیالیست تماس گرفتند ، عمیق تر شد . گرایش مسا در ۱۹۴۷ به SWP ملحق شد . هنگامی که بنظر میآید که لاقول آنها دیدگاه انقلابی خود را در عرصه آمریکا حفظ کرده اند .

اولین اختلاف وقتی بوجود آمد که زنان عادی سازمان ما در تماسهای خود با زنان SWP متوجه شدند که ایشان همان وضعیت مطیعانه ای که زنان در جامعه بسوزوازی عهده دارند را دارا میباشند . آنها کار میکردند تا مخرج مردانشان را که رهبران حزب بودند تأمین کنند . این زنان بهمان اندازه نسبت به رهبران زن حزب غضبناک بودند و آنان را بصورت زنانی که در جامعه بسوزوازی در رقابت شغلی هستند ، مینگریستند . این رهبران زن هیچ شباهتی به تشرهای جدید زنان اجتماعی که بعد جدیدی به انقلابات فعلی در آمریکا اضافه میکردند ، نداشتند . ایداً - اینها زنانی بودند با "مأموریت" رهبری سایر زنان - مبارزه در اصل بین افراد عادی حزب و رهبران ، چه مرد و چه زن بود .

اولین حادثه چنین اتفاق افتاد ، افراد عادی حزب با همکارانشان در سوکار و همسایگانیشان صحبت کرده بودند و از آنها در مورد قیام هایی که در

حزب کارگران سوسیالیست SWP ۵۱

گزیده‌هایی پیرامون آزادی زنان

مقالهٔ ذیل از کتاب فلسفه و انقلاب - از هنگ تا سارتر، از مارکرتا مائو - یکی از برجسته‌ترین آثار این نویسنده استخراج شده است. برای مطالعهٔ متن کامل این فصل به بخش آخر کتاب تحت عنوان "انگیزه‌ها و نیروهای جدید" که شامل مسئلهٔ سیاهان - جوانان ضد جنگ ویتنام - کارگران - آزادی زنان میشود، رجوع کنید.

رایجا ضمن صحبت از سیاهان بعنوان نیروها و انگیزه‌های انقلاب در دههٔ ۱۹۶۰ به مبارزات زنان آزادی‌طلب آمریکا در این دهه اشاره کرده و مینویسد: "... یک زن سیاهپوست از نهضت آزادی زنان احساس خود را چنین ارائه میکند: "من کاملاً تابع نشده‌ام که آزادی سیاهان آنطور که در حال حاضر ارائه میشود، حقیقتاً و براساسی بمعنی آزادی من باشد و مطمئن نیستم که آنگاه که زنان "زمین‌کد اردن اسلحه‌ام" فرا رسیدند، مثل بسیاری خواهران کوبائیسیم یک جارو بدستم ندهند." ...

در جمع و مسائل آن کم شده اند، بلکه هر يك فردیت خود را در طول این پروسه تاریخی مییافت.

لذا علیرغم تبلیغات غلط در مورد مختران زنتی که سینه بند هایشان را میسوزانند* و اراجیف دیگری که مردسالاران میساختند تا این جنبش را سخره جلوه گر سازند، زنان بیشتری هر روز بدان نهضت ملحق میشدند. زنان گوناگونی که تا آن زمان به هیچ گروهی نپیوسته بودند، فعال و متفکر شدند. علاوه بر عده ای که خود را عضو نهضت مینامیدند، هزاران نفر دیگر هم همین عقاید را ابراز میکردند. از سازمانهای بیمه اجتماعی مادران تا نیروهای جدیدی که میکشیدند در صنایعی که زنان در آن بودند، سندیکای کارگری بوجود آورند و بدینوسیله بر علیه تبعیض^۳ که سندیکاها ی آن زمان در حق آنان روا میشدند مبارزه کنند. هزاران ندایی که عقاید آزادی زن را بیان میکردند نتیجه خواندن کتاب Kate Millet سیاست بر اساس جنسیت یا صد و اندی کتابها جدید درباره این مسئله نبود، بلکه بحالت عطش جدیدی بود که برای نقشهای جدید در اجتماع و روابط جدید برای زنان در آن زمان بوجود آمده بود. مارکسیست های امروز بجای آنکه رابطه میان تداوم تلاشهای امروز با آنچه که مارکس در حال ظهور میدید بررسی کنند و یا به نداهای جدید گوش فراد دهند. بارزترین نمونه این ابتدال مارکس یعنی ایدئولوژی بعنوان آگاهسی نادرست میباشد. آنان بخصوص بعنوان رهبر یا دست کم سیاستمداران به مسائل مینگرند که میتوانند "یک برداشت منطقی از ایدئولوژی زنان" ارائه دهند و به زنان انقلابی امروزی بعنوان افرادی غیر سیاسی نگاه میکنند. چنانچه گویی

* برخی حرفه ها تنها به مردان میتوانست اختصاص داشته باشد.

معتقد بودند این زنان هیچ مسئله با ارزشی برای گفتن نداشتند و جنبش آنان ارزش عینی نداشت. این واقعیت که در تظاهرات توده ای زنان، خصوصاً در نیویورک در ۱۹۷۰، همه احزاب سیاسی میخواستند از آنان استفاده کنند، امروز دقیقاً همان مشکل ما است.

خصوصیت متمایز نهضت های امروزی آزادی زنان در این است که در قبال این مسائل جمله مردسالاری قد علم کنند. آنهم نه فقط مردسالاری موجود در سیستم سرمایه داری، بلکه در درون خود نهضت های انقلابی. توسل از اینکه این مردسالاری را بوملا کنیم، منتج به درماندگی خواهد شد. روبرویی با واقعیت نه فقط بصورت باوطلبانه، بلکه آگاهی کامل از همه نیروهای کسدر مقابل ما قد علم کرده اند، تنها راهی است که اتحاد ما را با سایر نیروهای انقلابی تضمین میکند. بخصوص اتحاد با کارگران که از لحاظ موقعیت استراتژیک در بطن تولید قرار گرفته و شامل سیاهان نیز میشود. مطمئناً تا زمانی که جامعه طبقاتی وجود دارد، ما بر مردسالاری کاملاً پیروز نخواهیم شد ولی این مسئله از اهمیت نهضت آزادی زن نمیگاهد. برعکس این واقعیت که یک نهضت آزادی زنان، باین گسترده وجود دارد، ثابت میکند که آزادی زن ایده ای است که زمان به حقیقت پیوستنش رسیده است و یک جز اساسی از ارکانیسم آزادی میباشد.

6158 - 3

6158

الف - رأی زنان و مبارزه طبقاتی

"چرا در آلمان سازمانی برای زنان کارگر وجود ندارد؟ چرا ما در مورد جنبش زنان آنقدر کم می‌شنویم؟" اما ایبررا یکی از بنیانگذاران جنبش زنان در آلمان مقاله ۱۹۸ خود را تحت عنوان "زنان کارگر در مبارزه طبقاتی" با سئوالات فوق آغاز نمود. از آن تاریخ هنوز ۱۰ سال نگذشته است اما این فاصله شاهد گسترش عظیم جنبش زنان پرولتر بوده است. بیش از صد و پنجاه هزار زن در اتحادیه‌ها مشغول شده‌اند که در زمره فعالترین نیروهای شرکت‌کننده در مبارزه اقتصادی پرولتاریا می‌باشند. چندین هزار زن بطور مشگل زیر پرچم سوسیال دموکراسی روزه رفته‌اند. جریده سوسیال دموکراتیک زنان؟ بیش از صد هزار تیراژ دارد و رأی زنان یکی از حیاتی‌ترین مسائل پلاتفرم سیاسی سوسیال دموکراسی است.

دقیقا همین فاکتورها ممکن است شما را بدانجا بکشاند که به اهمیت نبرد برای رأی زنان بهای کمی بدهید. مکن است فکر کنید که ماحتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان، پیشرفت بسیاری در آموزش و مشگل کردن زنان کرده‌ایم در نتیجه رأی زنان ضرورتی قوتی نیست. اگر چنین فکر نمائید، فریب خورده‌اید. بیداری سیاسی و سندیکایی نوده‌های مونت پرولتری در عرض پانزده سال اخیر بسیار باشکوه بوده است. این امر فقط بدین خاطر میسر شده است که زنان کارگر علیرغم محروم بودن از حقوقشان، شور و هیجان زنده‌ای در مبارزه سیاسی و پارلمانی طبقه خود نشان داده‌اند. زنان پرولتر تاکنون توسط رأی مردان که البته آنها در آن اگرچه غیر مستقیم شرکت داشته‌اند، حمایت شده‌اند. نوده‌های وسیع

مردان و زنان طبقه کارگر، فعالیتهای انتخاباتی را بحثیه خواستی مشترک ارزیابی میکنند. زنان در تمام نشستهای انتخاباتی سوسیال دموکراتیک، بخشی عظیم و بعضی اوقات اکثریت را تشکیل میدهند. آنها همواره باعلاقه بوده و شدیداً درگیر میباشند. در مناطقی که سازمان سوسیال دموکراتیک ثابتی موجود است، زنان به فعالیت انتخاباتی آن کتک میکنند. و زنان هستند که کار بسیار گرانبهای توزیع اعلامیهها و فراهم آوردن آبوند شوندگان نشریات سوسیال دموکراتیک، این مهمترین حربه فعالیت انتخاباتی، را انجام میدهند.

دولت سرمایه داری قادر به بازداشتن زنان از انجام اینهمه تلاش در حیات سیاسی نشده است. در واقع دولت با اجازه دادن حق اتحادیه و تجمع آنها، قدم به قدم مجبور به دادن و تضمین این امکان شده است. فقط آخرین حق سیاسی زنان انکار شده است، حق رأی و تصمیم گیری مستقیم در مورد نمایندگان مردم در قوه مقننه و اجرایی و حق انتخاب شدن در این ارگانها. اما در اینجا همانند سایر نقاط جامعه، قاعده بر این است که "نگذار مسائل آغاز گردند". اما مسائل آغاز شده اند. دولت کنونی بجزرد واگذاری حق شرکت در اجتماعات عمومی و سیاسی، در مقابل زنان پروولتر تسلیم شد. و دولت اینکار را نه با اطلبانه بلکه از روی اجبار و تحت فشار غیرقابل مقاومت طبقه کارگر به پا خواسته انجام داد. فشار خود زنان پروولتر که دولت پروس-آلمان را مجبور به لغو "قسمت زنان" در نشستهای سازمانهای سیاسی و باز کردن درب سازمانهای سیاسی بر روی زنان کرد، ایداکم نبود. اینکار واقعا توپ را به حرکت درآورد. پیشرفت غیرقابل مقاومت مبارزه طبقاتی پروولتاریا، زنان را درست به مرکز زندگی سیاسی رانده است. زنان پروولتر با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، نقشی فعال در زندگی پارلمانی و

فعالیت انتخاباتی معهوده گرفته‌اند. این فقط نتیجه اجتناب ناپذیر و منطقی جنبشی است که در آن امروز میلیونها زن پرولتر قاطعانه و با اعتماد بنفس اعلام میکنند: بگذارید ما حق رأی داشته باشیم!

روزگاری، در دوران مطلقه قبل از ۱۸۴۸، گفته میشد که طبقه کارگر - باندازه کافی بالغ نشده که قادر به کاربرد حقوق سیاسی باشد. امروز این حرف نمیتواند در مورد زنان کارگر زده شود، چرا که آنها بلوغ سیاسی خود را بعرضه گذاشته‌اند. همگان میدانند که بدون آنها، بدون کمک شتافانه زنان پرولتر، حزب سوسیال-دموکراتیک پیروزی باشکوه ۱۲ ژانویه [۱۹۱۲] را بدست نیاورده و قادر به کسب چهار و یک چهارم میلیون رأی نمیکردید. بهررو طبقه کارگر همواره بلوغ سیاسی را برای آزادی سیاسی بوسیله یک خیزش موفقیت آمیز توده‌ای به اثبات رسانده‌است فقط بهنگامیکه بحق الهی نشسته بر تخت سلطنت و بهترین و اشراف‌ترین آدمهای کشور، مشت‌های پینه بسته پرولتاریا را برچشمان خود و زانوان وی را برچانه‌ها - شان بطور بالفعل احساس کردند، فقط در آنوقت آنها برقی آسا به "بلوغ" سیاسی مردم احساس اعتماد کردند. امروز این نوبت زنان پرولتر است که دولت سرمایه - داری را از بلوغ خود باخبر کنند. این عمل از طریق یک جنبش توده‌ای دائمی و قدرتمند که میبایست از تمام وسایل مبارزه پرولتری و اعمال فشار استفاده کند، به انجام رسیده است.

رأی زنان هدف است. اما جنبش توده‌ای ای که میباید آنها کسب کند، فقط وظیفه زنان نیست بلکه مسئله مشترک طبقاتی زنان و مردان پرولتر است. فقدان کنونی حقوق زنان در آلمان فقط یک حلقه از زنجیر ارتجاعی است که برگردن مردم افتاده است و بدقت با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت، پیوند دارد. در سرمایه - پداری پیشرفته و وسیعاً صنعتی شده آلمان قرن بیستم، در قرن الکتریسیته و

برسر رای خانمهای روزوا بود، دولت سرمایه داری هیچ چیز مگر حمایتی مؤثر به
 ارتجاع انتظار نداشت. اکثر آن زنان که در سازمانیه "اشیازات ویژه مردان" مثل
 شیران عمل میکنند، چنانچه اگر حق رای میداشتند همانند بره های سربراهی
 به اردوگاه ارتجاع محافظه کار و روحانی میدویدند. در واقع آنها مطمئناً بیش از
 بخش مذکور طبقه خود ارتجعی میکردیدند. صرف نظر از انگشت شماری که شاغل
 بوده و حرفهای دارند، زنان روزوازی در تولید اجتماعی شرکت نمیکند. آنها هیچ
 چیز مگر یاران مصرف کنندگان ارزش اضافی ای که مردان آنها از پرولتاریا می کشند
 نیستند. آنها انگ انگلهای يك اندام اجتماعی اند. و شرکای مصرف کنندگان -
 معمولاً در دفاع از "حق شان برای يك زندگی انگلی، حتی ظالمتر و هارتر از
 ما" موران مستقیم حاکمیت طبقاتی و استثمار میباشند. تاریخ تمام مبارزات کبیر انقلاباً
 اینرا بطریقی مهیب تصدیق میکند. بعنوان مثال در انقلاب کبیر فرانسه، پس از
 سقوط ژاکوبینها، بهنگامیکه روسپی زنجیر شده به پای اندام سیرت، فاسقان لخت
 روزوازی سر مست از پیروزی در خیابانها میرقصیدند برقص بیشترمانه خوشحالی در
 مورد سقوط قهرمان انقلاب. و در باربر سال ۱۸۷۱ بهنگامیکه کمون کارگسبران
 قهرمانانه به زور اسلحه شکست خورد، زنان دیوانه روزوا حتی از مردان در منس
 خود نیز در انتقامجویی خونینشان از پرولتاریای سرکوب شده، پیشی گرفتند. زنان
 طبقات متلک همواره از استثمار و بردگی مردم کارگر، که آنها از آن بطور غیر مستقیم
 وسایل معیشت حیات اجتماعاً زائد خود را دریافت میکنند، متعصبانه دفاع خواهند
 کرد.

زنان طبقات استثمارگر از لحاظ اجتماعی و اقتصادی يك بخش مستقل جمعیت
 را تشکیل نمیدهند. تنها کارکرد آنها اینست که ابزار تولید مثل طبیعی طبقات
 حاکم باشند. برعکس، زنان پرولتر از لحاظ اقتصادی مستقلند. آنها از برای جامعه

این حیثیت دارد که دولت سرمایه‌داری حتی از این جنبه نیز در انجام وظیفه‌اش اعمال ورزیده است. تاکنون این اتحادیه‌ها و سازمانهای سوسیال دموکراتیک بوده‌اند که بیشترین سهم را در بیداری افکار و حس‌معنوی زنان داشته‌اند. حتی ده‌ها سال پیش، سوسیال دموکراتها بمثابة تواناترین و همشيارترین کارگران آلمان بوده‌اند. بهمين نحو امروز نیز اتحادیه‌ها و سوسیال دموکراسی، زنان پرولتر را از حیات خفقان آور و یاریک و از اداره فلاکت‌ناز و کوتاه‌بینانه امور خانه بیرون کشیده‌اند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا افق آنها را وسعت بخشید، افکار آنان را قابل انعطاف کرده تفکر آنانرا انکشاف داده و بدانها اهدافی عظیم از بس‌ساعی آنان نشان داده است. سوسیالیسم به تجدید حیات دماغی زنان کارگر واقعیت بخشیده و از اینرو بدون شک آنان را همچنین از جنبه سرمایه به کارگرانی مولد بدل کرده است.

با توجه به همه اینها، فقدان حقوق سیاسی زنان یک بی‌عدالتی شرم آور است و حتی بیشتر از آن، چرا که حالا بخشا دروغی بیش نیست و علی‌رغم آن توده‌های زنان شرکتی فعال در حیات سیاسی دارند. معبدها، سوسیال دموکراسی بحث "بی‌عدالتی" را پیش نمی‌کشد. این بخزله تفاوت ما با سوسیالیسم احساساتی پیشین است. ما به عدالت طبقات حاکم متکی نیستیم بلکه منحصرأ متکی به قدرت انقلابی توده‌های کارگر و متکی به سیر انکشاف اجتماعی که زمینه را برای این قدرت تدارک می‌بیند هستیم. پس مطمئناً بی‌عدالتی بخودی خود، آن استدلالی که بتواند نهادهای ارتجاعی را سرنگون کند نمی‌باشد. فردریک انگلس کسی که اوهم مؤسس سوسیالیسم علمی میباشد، میگوید که اگر در بخشهای وسیعی از جامعه احساس بی‌عدالتی وجود داشته باشد، این همواره نشانگر

همانند مردان بولدند. مقصود من از بولد بودن پرورش کودکان و کار خانگی آنها که به مردان کمک میکند تا با دستمزدی ناچیز خانواده خود را اداره کنند نیست. این نوع کار صرفنظر از اینکه به چه اندازه کاری عظیمی دست یازد و اینکه چقدر انرژی صرف کند و حاصل جمع این هزاران تلاش کوچک چه باشد، در مفهوم کنونی اقتصاد سرمایه‌داری بولد نیست. اینکار هیچ چیز مگر مسئله خصوصی کارگر به‌خوشحالی و تقدیس او و از اینرو کاری ناموجود از برای جامعه کنونی ما. تا زمانی که سرمایه‌داری و سیستم دستمزدی حاکمیت داشته باشد، فقط آن کاری بولد شناخته میشود که تولید ارزش اضافی نموده و سود سرمایه‌داری بیاورند. از این دیدگاه مرقاض سالن موسیقی که پاهای او موجب سود رساننده به جیب صاحب کارش است، کارگری بولد میباشد درحالی که محنت زنان کارگر و محنت مادران در چهار دیواری خانه‌هایشان غیر بولد تشخیص داده میشود. این بخش‌نامه و احکامات بنظر میرسد اما دقیقاً با نوحش و حماقت اقتصاد سرمایه‌داری کنونی ما مطابقت دارد. و رؤیت‌این نوحش و حماقت بمنزله اولین وظیفه زنان پرولتر میباشد.

چراکه دقیقاً از این دیدگاه، درخواست زنان پرولتر برای حقوق سیاسی برابر ریشه در زمینه ثابت اقتصاد دارد. امروز میلیونها زن همانند مردان در کارخانه‌ها، کارگاهها، مزارع، صنایع خانگی، دفاتر و فروشگاهها سود سرمایه‌داری تولید میکنند. بنابراین آنها به واضحترین مفهوم علمی جامعه کنونیان، بولد میباشند هرچند بيشرفت جدیدی در صنعت یا تکنیک، مکانهای نوینی برای زنان در ماشین آلات سود آور سرمایه‌داری می‌آفریند. و از اینرو هرروز و هرگام بيشرفت صنعتی، سنگی تازه به بنیاد ثابت حق سیاسی برابر زنان می‌افزاید. آموزش و فراست زنان از برای خورد مکانیزم اقتصادی ضروری شده‌اند. زن کوتاه بین "حلقه خانوادگی" پدرسالار است. احتیاجات صنعت و تجارت را به همان کسی پاسخ میدهد که به احتیاجات سیاسی

این حثیات دارد که دولت سرمایه‌داری حتی از این جنبه نیز در انجام وظیفه‌اش
 اعمال ورزیده است. تاکنون این اتحادیه‌ها و سازمانهای سوسیال دموکراتیک
 بوده‌اند که بیشترین سهم را در برپاداری افکار و حس معنوی زنان داشته‌اند. حتی
 ده‌ها سال پیش، سوسیال دموکراتها بنایه تواناترین و هوشیارترین کارگران
 آلمان بوده‌اند. بهمین نحو امروز نیز اتحادیه‌ها و سوسیال دموکراسی، زنان
 پرولتر را از حیات خفقان آور و باریک و از اداره فلاکتبار و کوتاه‌بینانه امور خانه
 بیرون کشیده‌اند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا اقی آنها را وسعت بخشید، افکار
 آنان را قابل انعطاف کرده تفکر آنانرا انکشاف داده و بدانها اهدافی عظیم
 از بس صافی آنان نشان داده است. سوسیالیسم به تجدید حیات دماغی زنان
 کارگر واقعیت بخشیده و از اینرو بدون شک آنان را همچنین از جنبه سرمایه به
 کارگرانی مولد بدل کرده است.

با توجه به همه اینها، فقدان حقوق سیاسی زنان یک بی‌عدالتی شرم آور
 است و حتی بیشتر از آن، چرا که حالا بخشا درونی بیش نیست و علی‌رغم آن
 توده‌های زنان شرکتی فعال در حیات سیاسی دارند. معینا، سوسیال دمو-
 کراسی بحت "بی‌عدالتی" را پیش نمی‌کشد. این بضرله تفاوت ما با سوسیالیسم
 احساساتی پیشین است. ما به عدالت طبقات حاکم متکی نیستیم بلکه منحصر
 متکی به قدرت انقلابی توده‌های کارگر و متکی به سیر انکشاف اجتماعی که زمینه
 را برای این قدرت تدارک می‌بینند هستیم. پس مطمئنا بی‌عدالتی بخودی خود،
 آن استدلالی که بتواند نهاد های ارتجاعی را سرنگون کند نمی‌باشد. فردریک
 انگلس کسی که او هم مؤسس سوسیالیسم علمی میباشد، میگوید که اگر درخششهای
 وسیعی از جامعه احساس بی‌عدالتی وجود داشته باشد، این همواره نشانگر

آنست که پایه‌های اقتصادی جامعه بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته‌اند و اینکه شرایط کنونی باسیر انکشاف در تناقض قرار دارند. جنبش قدرتمند کنونی ملیونها زن کارگر که فقدان حقوق سیاسیشان را یک بی‌عدالتی آشکار بحساب می‌آورند در حکم چنین نشانه واضحی است، نشانه آنکه پایه‌های اجتماعی نظام حاکم پوسیده شده و عمر آن به شمارش افتاده است.

صدسال پیش چارلز فوریه یکی از بزرگترین مبلغین افکار سوسیالیستی این کلمات همیشه زنده را نگاشت: میزان آزادی زنان هر جامعه بمنزله میزان طبیعی آزادی عمومی است. ۴ این کلام در مورد جامعه کنونی ما صحت دارد. مبارزه تودم‌ای اخیر برای آزادی سیاسی زنان تنها بمنزله یک نمود و یک بخش از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. دوام و آینده آن بستگی به این امر دارد. مبارزه طبقاتی پرولتاریا بخاطر حق رای عمومی برابر و مستقیم زنان پرولتروسیمما پیشرفت کرده و تشدید میگردد. بهمین دلیل است که جامعه پرولتاریایی از آرا زنان تنفر داشته و در وحشت بسر میبرد. و بهمین دلیل است که ما خواستار کسب آن بوده و به کسب آن نایل خواهیم آمد. ما با نبرد برای آزادی زنان آن لحظه که جامعه کنونی زیر پتک کوبنده پرولتاریا خرد و متلاشی شود را نیز تسریع می‌کنیم.

توضیحات

* سخنرانی فوق در دومین گردهم آیی زنان سوسیال دموکرات در اشتوتگارت

بتاریخ ۱۲ مه ۱۹۱۲ بعمل آمده است.

Imma Ihrer -۱

۲- نام این نشریه *Die Gleichheit* بود و سردبیری آنرا کلارا زتکین *Clara Zetkin* بعهده داشت.

۳- "قسمت زنان" در سال ۱۹۰۲ توسط هارستین وزیر بروس برقرار شده بود که برطبق آن در نشستهای سیاس قسمت بخصوصی از اطاق متعلق به زنان بود.

۴- البته بهنگامیکه روزالوکزامبورگ این سخنرانی را ایراد میکرد از دست نویسهای اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ مارکس باخبر نبود. مارکس در آنجا در مقاله مالکیت خصوصی و کمونیسیم، عین همین عبارت فوریه را آورده و شرح مسوطی از روابط انسان با انسان (روابط زن و مرد) را توصیف مینماید.

[ترجمه از روی متن انگلیسی]

ب - اندیشه‌هایی پیرامون ۸ مارس

زن - کی میشود که ما توجه خاصی نسبت به این دو حرف معطوف نداریم؟
کی میشود که آنها بطور خاص نشان نشوند؟

چنین روزی هر ساله فرا میرسد. و بهنگامیکه می‌آید، در تمام جهان نشست‌ها و میتینگ‌های زنان برپا میشود. و اگرچه در سال گذشته در یسنان باند از ۸ سالهای قبل پرواقعه نبوده‌اند، ولی بنظر میرسد که برخی افراد بسیار فعال بوده‌اند. در این روز میتینگها برگزار میشود، سخنرانیها میشود، تلگراف‌ها دریافت میشود و مقالاتی بچاپ میرسد.

زنان ینان خوش‌شانس‌تر از زنان سایر نقاط چین بوده‌اند. حتی کسانی وجود دارند که با حسد میگویند: "چرا رفقای زن با این غذای کم، آنقدر سالم و شاداب بنظر میرسند؟". در بیمارستانها، آسایشگاهها و کلینیک‌ها، زنان به نسبت قابل توجهی به کار اشتغال دارند ولی هیچکس فکر نمیکند که این امر چیز تعجب‌آوری باشد. مع‌الوصف، رفقای زن ینان هنوز نمیتوانند از انواع خاصی از "اقبال خوب" بهره‌یز کنند و اینکه صرفنظر از اینکه در چه اوضاع و احوالی باشند آنها به جالبترین موضوع بحث بدل میشوند. تماهی رفقای زن سزاوار انتقاد شده‌اند. و تقریباً تماهی انتقادها شدید و تند بوده‌اند.

مردم همیشه به شرایط ازدواج رفقای زن توجه دارند اما آنها هیچگاه قانع نمیشوند. نزدیک شدن به یک رفیق مرد برای رفقای زن در حکم یک گناه محسوب

میشود. رفقای زن اغلب توسط کاریکاتوریستها به ریشخند گرفته میشوند
کاریکاتوریستها میگویند: "جی؟ اوفقط یک رئیس بخت است و شما رفته اید با او
از-واج کرده اید؟" و شعرا بدله گویی میکنند که: "درینان فقط رو سالی نظامی
وجود دارند نه هنرمندان. هنرمندان نمیتوانند درینان یک معشوق پیدا کنند
و هر چند از گاه رفقای زن بدینگونه دشنام داده میشوند که: "لعنتی ها! شما
به ما کارهای رهبری فضلی باحقارت میگیرید و ما را یک مشت دهانی احمق ^{مید}
وئی اگر این بخاطر دهانی های احمق نبود، شما قادر نبودید به ینان آمده
و غلات بخورید."

ولی بالاخره رفقای زن سیاستی از دواج کنند. (از دواج تکرین حتی بدتر
از از دواج کردن است چرا که در مورد او شایعه پراکنی شده و بدنام میگردد.)
اگر او بایک نظامی از دواج نکند با یک دهقان میکند. اگر با یک هنرمند از دواج
نکند بایک رئیس بخت مسئول امور مالی میکند. ولی صرف نظر از اینکه او با چه
کس از دواج کند، آنها بچه دار خواهند شد و سرنوشت بچه ها ابداً یکسان
خواهند بود.

بعضی از بچه ها لای لباسهای ابریشی نرم و گداز پیچیده شده و توسط
پرستار مواظبت میشوند. بچه های دیگر در کهنه های کثیف پیچیده میشوند و گریه
کنان بحال خود گذاشته میشوند در حالیکه والدینشان مشغول خوردن سهم
غذای بچه هستند. (ماهی ۲۵ یوان کفاف ۱/۴ کیلوگرم گوشت خوک را میدهد)
اگر بخاطر سهم بچه نبود شاید والدین هرگز نمیتوانستند طعم گوشت را بچشند.
بنابراین او با چه کس باید از دواج کند؟ اما مسئله در اینجاست که هر کس
از بچه دار شدن خود داری کند بعنوان "نورای ایمن بخانه باز آمده" مورد

ریشخند واقع میشود . اگر او قادر به استخدا ام يك پرستار بجه باشد ، می تواند در مجلس هفتگی رقص اجتماعی شرکت کند . گریه بعضی پدیدار شدن در صحنه پشت سرش شایعه برانگی میشود ، ولی همه در آنجا خوش و بشاش میشوند . و صرف نظر از اینکه آنها نظامی باشند یا دهقان ، رئیس قسمت امور مالی باشند یا هنرمند ، او مرکز توجه واقع میشود . این پدیده ای نیست که مربوط به هیچ تئوری وابسته به هیچ ایدئولوژی ای باشد ، مسئله ای نیست که در سخنرانی مورد بحث قرار گرفته باشد . اگرچه همه از آن مطلعند ولی هیچکس صحبت در موردش نمیکند ولی این آن چیز است که جریان دارد .

مشکل طلاق هم بهمان نحو است . وقتی اشخاص ازدواج میکنند عموماً باید حائز سه شرط زیرین باشند : خلوص سیاسی ، خوانایی سن و قیافه ، و تمایل بسه کک کردن به یکدیگر . ولی بنظر میرسد که هرکس از این شرایط برخوردار باشد در اینجا هیچ خائن شناخته شده ای وجود ندارد . و کک کردن به یکدیگر شامل همه چیز میشود ، از وصله کردن جورابها گرفته تا دلجویی از زن بهنگامیکه ناراحت است .

ما میباید در مورد تأثیرات این امر که دلیل طلاق همواره با اصطلاح انحراف و فقا زن میباشد بطور جدی فکر کنیم . من فکر میکنم که این برای يك زن شرم آور است که پیشرفتی نکند و همسرش را هم عقب نگاه دارد . اما اجازه بدهید این انحراف را از نزدیک بررسی کنیم .

تمام زنان قبل از ازدواج اشتیاق و کشش بسیاری برای مبارزه در زندگی داشتند سپس ، تحت تأثیر احتیاجات نرمال جنسی زندگی و کلمات شیرین " کک به یکدیگر " ازدواج کرده و بعد به " نوزای بازآمده " به خانه میشوند . در این شرایط آنها

ناگهان از "انحراف" باخبر شده و از خطرات آن بیخاک میشوند و بی هدف به اینطرف و آنطرف مدوند. و آنوقت آنهایی که طانت آنها داشته باشند از مهمل کردن درخواست میکند که چه آنها را بپذیرد و یا سقط جنین میکند و حتی تنبیه انوریتته‌های [حزبی] و خطر جانی را هم پذیرفته و پنهانی بار اروه‌های کوناگون سقط جنین مینماید.

اما آنوریتته‌ها در پاسخ احتیاجانشان میگویند: "فکر نکنید که پرورش کودکان وظیفه‌ای با ارزش است؟ شما فقط خواهان یک زندگی راحت هستید و درخواستهای غیر منطقی میکنید. شما چکار مهم سیاسی ای در زندگی‌تان انجام داده‌اید؟ شما از بچه دار شدن میترسید و آنوقت وقتی بچه دار شدید نمیخواهید مسئولیت آنرا بپذیرید. اصلا کی به شما گفت ازدواج کنید؟"

پس تحت این شرایط "انحراف" زنان تقریباً غیر قابل اجتناب است. بعضی اشخاص بهنگامیکه یک زن صالح و با استعداد با شهنامت زندگی‌اش را وقف میکند تا به یک همسر و مادر فداکار بدل شود، به تحسین و تقدیر میبرد از زندگی اما پس از حدود ۱۰ سال، او هنوز نمیتواند راه خلاصی از بدشانسی "انحراف" پیدا کند.

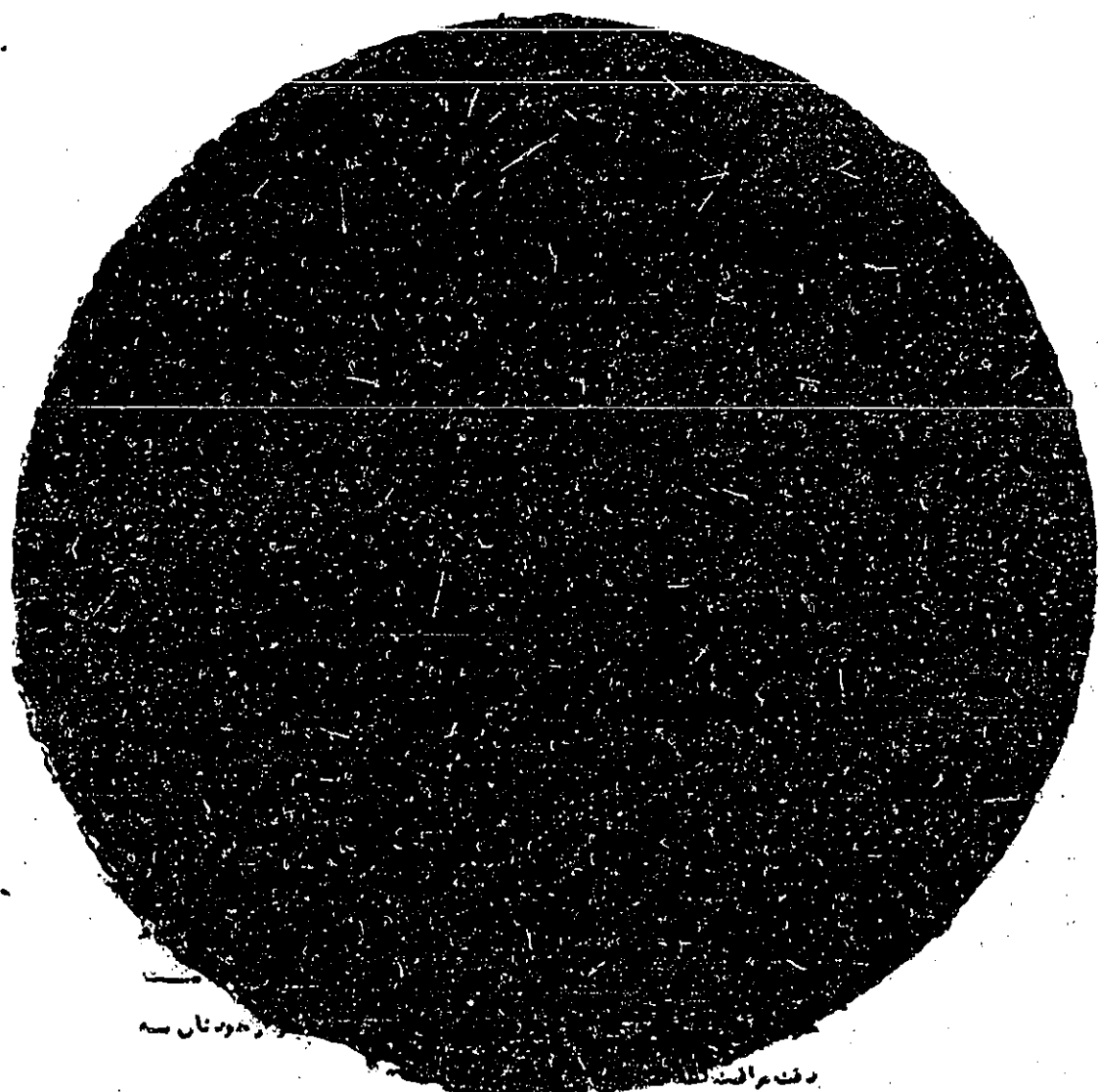
امروز نیز این اشخاص شحرف شده، حتی ازدید من که خودم یک زن هستم جالب توجه نیستند. پوست آنها شروع به چین خوردن کرده، بر روزه‌های سرشار ریخته و سختی زندگی سرانجام آخرین بقایای زیبایی را هم در آنان از بین میبرد. اینکه آنان خود را در چنین وضع تاسف باری ببینند، طبیعی بنظر میرسد. در جامعه کهن، مردم آنها را "موجوداتی بدبخت و بیچاره" میدانستند اما امروز از آنجا که آنها خودشان این شرایط را ببار آورده‌اند، این امر حاصل طبیعی

اعمالشان است .

در بحث پیرامون قانون پیشنهادی جدید ازدواج ، آنها میگویند که مسئله اینجاست که آیا برای طلاق توافق هر دو طرف ضروریست و یا اینکه انجام اینکار با تقاضای يك طرف هم انجام شدنی است . اما این حقیقت ندارد که عموماً بیشتر طلاقتها با درخواست مردان انجام میپذیرد ؟ هنگامیکه زن تقاضای آنرا بکند حمل بر فساد شده و اوست که مورد سرزنش قرار بگیرد .

من خودم يك زن هستم و میتوانم خطاهای زنان را بهتراز دیگران توك کنم اما من در عین حال از درد های آنان نیز باخبرم . زنان نمیتوانند در روا' اوضاع تاریخی زندگی کنند و کامل شوند ، آنها از آهن و فولاد ساخته نشده اند . این فراتر از توان آنهاست که در مقابل انواع گونه گون فریب برجامعه و فشار بی صدای آن مقاومت کنند . هرزنی شرح حال اندوه خود را داراست . و هرزنی زمانی دارا ی عواطف نجیبانه بوده است (خواه مقامی والا کسب کرده باشد یا نزول کرده باشد خواه به تنهایی مبارزه کند و خواه بطرف جریان عادی امور انبوه جامعه کشانده شده باشد) . این امر در مورد رفقای زنی که به بیان آمده اند حتی بیشتر صدق میکند .

به این دلیل است که من زنانی را که توسط جامعه گناهکار خوانده شده اند را با چشمانی باز میترسم . و از اینرو دلم میخواهد که مردان و زنان ، بخصوص آنان که از موقعیت والایی برخوردار هستند ، به اشتباهات این افراد از زاویه ای اجتماعی بنگرند . هر عضو حزب کمونیست بخاطر اینکه به خودش انضباط ببخشد میبایستی از نشخوار لفاظی های میان تپن بپرهیزد و مسئولانه تر برخورد کند . در مورد مسائل عملی بیشتر صحبت کند ، بطوریکه به ثوری و عمل یگانگی بدهد .



در وقت برآوردن...

ناتوان بود در شاداب نگه آرید تنها شاداب بودن است که بتواند -
ظرافت و اسزی داشته باشد و بت زندگی کامل را حدایت کند و قدرت و تجربه
برای معالجه باشد که شاداب را داشته ، از برهان خوبی برای آینده برآورد از
شده و شاداب باشد ، من - برآورد ایست با بت زندگی صرف صحبت نیکه بلکه

افغانستان است .

در بحث پیمان فاون جنبه‌های جدید اردواج ، آنها میگویند که مسئله
اینست که آیا برای مرد و برای طرف صورتیست و یا اینکه احرام اینکار با
تفاوتی است ، طرف هم احرام شدنی است ، اما این جهت ندارد که همیشه
باید رعایت کرد ، آن تمام صید مرد است ، چنانکه زن نفاذی ، آنرا کند چهل
بر صفا شده و اوست که مرد سوزنتر برار میگرد .

من در دم ملک زن هستم و میتوانم خطاهای زنان را سهولت از دیگران درک کنم
اما من در همین حال از درد های آنان نیز باخبرم ، زنان نمیتوانند در وقت اوج
تاریخ زندگی کنند و گاهی شوند ، آنها از آس و فواید ساخته نشده اند ، این
فراتر از توان آنهاست که در مقابل انواع گونه‌گون ضرب در جامعه و فشار بی صدای
آن مقاومت کنند ، هرگز در حال اندوه خود را در است ، و هرگز زمانی در آن
عواطف نسیانه بوده است (خواه غایب والا کسب کرد باشد تا بزل کرد باشد
خواه به تنهایی سازد کند و خواه طرف جریان های این نوع حاکمیت باشد
شده باشد) ، این امر در مورد رفتاری زن که به بنان آمده اند ، جنس بیشتر
صدق میگردد .

به این دلیل است که من زنان را که توسط جامعه گناهکار خوانده شده و اند
را با چشمان باز میگردم ، و از اینرو نام میروند که مردان و زنان ، شخصی
آنان که از اهمیت و آسای برخوردار هستند ، به انتباهات این افراد از زبان
اجتماعی بنگرد ، هر چه حزب کمونیست بخاطر اینکه به خود شیاطین میخورد
میاستی از سخوار لفاظی های شان نمی بهره‌مند و سلولانتر برخوردار کند ،
در مورد مسائل علمی بیشتر صحبت کند ، بطوریکه به ثروت و میل بگانی بدهد .

نه فقط برای خود، کار میکنند دارای چنین انگیزه‌ای هستند.

صبح هشتم مارس

بعد از تحریر من نوشتن این مقاله را تمام کرده و دوباره آنرا خواندم. احساس میکنم برخی از قسمتها ناگفته‌ها میباشند و من گفتمی بسیار دارم. اما بخاطر سررسید موعد انعام آن وقت دستکاری کردنش را ندارم. من همچنین احساس میکنم که اگر اینها توسط برخی افراد صاحب منصب در یک میتینگ ایراد میشد، بعنوان گفته‌ای که درست انگشت روی نکات گذاشته، پذیرفته میشد. اما از آنجا که این نوشته متعلق به یک زن است، احتمالاً انکار خواهد شد. از آنجا که بهر حال نوشته شده، میخواهم آنرا با دیگران که احساسات مشابهی دارند در میان بگذارم.

* توضیح *

تینک لینک یک نویسنده و یکی از اعضا حزب کمونیست چین بود. او در این مقاله که بسال ۱۹۴۲ نوشته شده، رهبران حزب را به یاد انتقاد کشید و شرایط سخت زنان ینان را توصیف کرد. وی بخاطر انتقاد از رهبران حزب در مورد دیدگاه حزب نسبت به ازدواج، عشق و... در سال ۱۹۵۷ از حزب اخراج گردید.

مالکیت خصوصی، مارا آنچنان احق و تنگ نظر کرده که یک شیئی
 تنها زمانی برای ماست که در چنگش داریم - وقتی بعنوان سرمایه وجود
 دارد، یا وقتی که مستقیماً در دست ما آمده، آنگاه شده، بیفایده شده،
 اشغال شده و غیره - مختصر آنکه خصوصی آنگاه مصرف برسانیم،
 این در بحای تمام حواس فیزی و فکری، بیگانه می گردیم تمام این حواس
 حیران انگیز، غایب از ما می گردند، وجود انسانی محض استانی این مقدر
 حقایق نظامی است، اما شک نیست که مستعد لزوم درونی این حقایق است.

روزنامه اشیا با اشیا همان روز را بگونه ای صحیح، قاطع و بیساز
 و اشیا را در رابطه بر زبان می آید، یعنی در طریقی که رابطه را واسطه
 میسازد، چون اشیا را در آن مرکز در رابطه مستقیم، طبیعی و روزانه اشیا
 با اشیا، هم چنین رابطه بر زبان می آید.

کمال استارکس